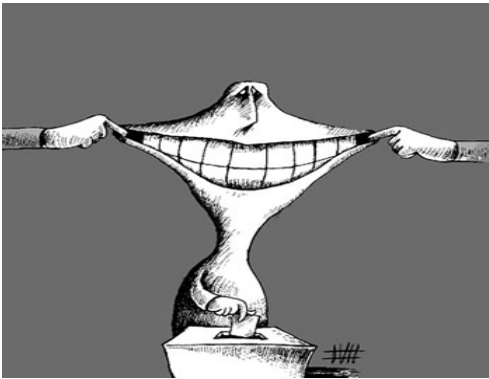


# هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)  
سردبیر: آرش کمانگر شماره 251 یکشنبه 1 خرداد 1384 22 مه 2005

## انتخابات و ضرورت یک جنبش تحریم فعال!

تقی روزبه [t.roozbe@freenet.de](mailto:t.roozbe@freenet.de)



بالآخره پس از ماه ها حرکت خزنده و با استفاده از تاکتیک دوگام به جلو یک گام به عقب، رفسنجانی خود را به خط اول جبهه "نبرد انتخاباتی" رساند و حضورش را در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی رسماً اعلام داشت. بی تردید حضور رسمی وی در صحنه رقابت ریاست جمهوری را باید نتیجه پایان یک روند نبرد قدرت جناح ها و باندهای نظام جمهوری اسلامی در شرایط پس حساسی دانست که با موجودیت نظام جمهوری اسلامی گره خورده است. همانطور که خود رفسنجانی هم اعلام داشته تنها بخش کوچکی از دلایل وی برای حضور در بیانیه رسمی گنجفاده شده و او چون همیشه، از ذکر مسائل عمده و واقعی بدلیل نا محرم بودن مردم خودداری کرده است. اما همان دلایل ارائه شده هم بر سرنوشت ساز بودن شرایطی که نظام حاکم در برابر آن قرار گرفته، اذعان دارد.  
بقیه در صفحه 2

**پاسخ حسن حسام به پرسشهای مجله آرش**  
**باید با مداخله آمریکا مخالفت کرد!**  
نیروهایی که خواسته یا ناخواسته به وکالت فضولی به جای مردم ایران به سوی آمریکا دست کمک دراز کرده اند، عملاً با جهان خواران همدستی می کنند!

در صفحه 13

## خانه از پای بست ویران است!

**با تحریم فعال و نقشه مند انتصابات، برنامه ارتجاع را بهم بریزیم!!**

امیرجوهری لنگرودی [amirjavaheri@yahoo.com](mailto:amirjavaheri@yahoo.com)

هر روز از پس روز دیگر، در سطح مطبوعات صف آرای می بیشتر می شود. وزیر اطلاعات علی یونسی از حساسیت لحظه صحبت می کند و اعلام می دارد: " بطور کامل سرنوشت و مقدرات کشور به انتخابات گره خورده است " او حتی از این هم فراتر رفته و می گوید: " هرگونه تبلیغ برای تحریم را حکم براندازی با نظام دانسته و... خواهان ممانعت از سخنرانی مخالفین شرکت در انتخابات و تحریم کننده گان شده است و ... " بدین ترتیب وزیر اطلاعات اقدام برای تحریم انتخابات ریاست جمهوری اسلامی را جرم محسوب می کند. بر فراز چنین تهدید آشکاری، پلاتفرم و بیانیه اولیه هاشمی رفسنجانی بحث ها و عکس العمل های معینی را برانگیخته است.  
بقیه در صفحه 7



**چرا لندن و واشنگتن از رژیم خونریز کریموف حمایت می کنند؟**

ترجمه: احمد مزارعی  
ص 15

## = فراخوان بین المللی =

**تجمع اعتراضی در حمایت از کارگران ایران**  
ژنو - جلوی مقر ILO ص 19

**پایان سرمایه داری عقلانی (1)**  
نوشته: جان پلامی فاستر (مانتلی رویو)  
ترجمه: اردشیر عمانی - نیویورک  
ص 16

## مارکسیسم و دمکراسی

بخشی از کتاب " کدام سوسیالیسم "  
محمد رضا شالگونگی  
ص 10

## انتخابات و ضرورت یک جنبش ...

این که جمهوری اسلامی در چنان وضعیت وخیمی بسر می برد که برای نجات خود متوسل به یک مهره سوخته\* [1] و استعمال "داروی تلخ" می شود، بخودی خود بیانگرین بست نظام حاکم و قرار گرفتن آن در حالت آماده باش فرماست. پیام اصلی رفسنجانی و آن هانی که مشوق حضور او در صحنه مقدم سیاست بوده اند، آن است که نباید بیش از این به سوی باتلاق گام برداریم. نباید با استقبال خطر و سرنوشتی مشابه سرنوشت عراق دوره صدام برویم. در شرایطی که نجات نظام نیازمند تصمیم های بزرگ و شجاعانه است شایسته نیست که سرنوشت خود را بدست کوتوله های سیاسی از نسل دوم و ابلهانی باسودای ایفاء نقش رضاخان توسط یک حزب الهی و برپایی دولت مقتدر نظامی-سیاسی بسپاریم. پیام اصلی رفسنجانی آنست که اکنون باید فرآینحی عمل کنیم و بیش از منافع باندی به منافع عمومی نظام ببیندیشیم. بی تردید، اما دادن چنین پیامی را از سوی وی نباید و نمی توان نافی وجه دیگری از عملکرد سیاسی وی بعنوان یکی از پاندهای ذی نفوذ در دستگاه ولایت دانست. او اکنون بر آنست که این هردو وظیفه را یک جا برعهده بگیرد. حضور رفسنجانی در عین حال به معنای برآمد جریان درحاکمیت است که حاضر نیست همه ریش و فیچی را بدست خامنه ای داده و با تمکین به برگماری یک رئیس جمهور کارگزار توسط وی بر قوه مجریه-همانند حداد عادل در رأس قوه مقننه سرنوشت خود را بدست تقدیر بسپارد. بدست آن هانی که در سپاسش اندیشه هایشان، سودای راندن "کاست روحانیت" از موقعیت کنونی به مقام ناظر صرف بر امور را می پروراند. بنا بر این در جستجوی رئیس جمهور با اصطلاح مدیر و قدرتمندی از تیار خویش است تا از انحصار قدرت یک جانبه بدست خامنه ای و باند حامی وی جلوگیری کرده باشد. و برای این منظور چه کسی بهتر از رفسنجانی را می توانستند و می توانند سراغ بگیرند؟ عروج رفسنجانی به صحنه مقدم سیاست در عین حال هم نتیجه شکست اصلاح طلبی و خلأ برآمده از آن است. خلأیی که نبرد قدرت را اساسا به درون گرایش های گوناگون جناح حاکم از همه رقم، اعم از سنت گرایان، مصلحت گرایان و اصول گرایان اقتدار طلب منتقل کرد. و هم نماد پیروزی بر آن. نباید فراموش کرد که آن چه که بنام جنبش دوم خرداد نامیده شده، واکنشی بود از جمله بر علیه عملکرد اقتصادی و سیاسی دوره 8 ساله ریاست جمهوری وی. رفسنجانی هم به لحاظ اقتدار و عملکردش و هم به لحاظ داشتن عنوان سلطان پسته، در نزد مردم ایران همواره به عنوان یکی از دو چهره اصلی و شاخص قدرت و البته هم چنین ثروت شناخته شده است و کسانی هم چون خاتمی او را "شناسنامه انقلاب" نامیده اند. او در میانه بازی و آن چه که بعنوان محافظه کار مصلحت اندیش نامیده می شود، اشتها برای جهانی یافته و هنرش را در نقش "وزنه متعادل کننده" برای ایجاد بالانس قدرت در میان بالایی ها-هرگاه که تعادل یک کفه بزیان کفه دیگر بیهم بخورد- نشان داده است. و در همین راستا اگر در سال 76 وظیفه خود را افشاء ثقل انتخاباتی جناح راست سنتی دانست و سپس در برابر زیاده روی های اصلاح طلبان به جناح مقابل پیوست، اکنون بامشاهده خطر یکدست شدن دستگاه قدرت به سود جناحی از حاکمیت وارد میدان شده تا با ایستادگی و رقابت با "جناح راست سنتی و اقتدار طلب" از بیهم خوردن بالانس قدرت بسود جریانی که وی آن را طیف افراطی و خطرناکی دانست، ممانعت کند. باین همه اکنون زمان 76 نیست و دوره اصلاحات تمام شده و

نباید فراموش کرد که در شرایط کنونی قصد اصلی او و حامیانش صرفا جلوگیری از پیشروی باند معینی از جناح حاکم بسوی قبیضه کامل قدرت است، که عروجشان موجب به خطر افتادن توانان هم منافع باندی آن ها و هم موقعیت کلی نظام خواهد شد. در هر حال "تقدیر" چنین است که موقعیت وی بعنوان یکی از معدود دولت مردانی که مصونیت آهنین دارند، استعداد و اشتهاش در عمل گرانی و بندبازی در میان بالایی ها، به جای طلبی مفرطش برای اتمام مأموریت نیمه تمام "تمدن پرشکوه اسلامی" جایگاهی و انگیزه ای به او بخشیده است که بخش مهمی از نیروهای متعلق به نظام به توانایی وی برای عبور از وادی پرتلاطم بحران دل بسته اند. برخی از سیاست ورزان، به توجه حساسیت منفی افکار عمومی نسبت به وی و تجربیات پیشین اش در این زمینه، پذیرش چنین مأموریتی از سوی او را به منزله خودزنی دانسته و دچار شکفتی می شوند. اما آن ها باین نکته توجه ندارند که پیوند رفسنجانی با نظام حاکم و درهم تنیدگی منافع این دو، از نوع اینهمانی بوده و چنان است که او "خودکشی سیاسی" را اگر هم محرز بدانیم، بر مرگ نظام مطلوبش ترجیح می دهد. به یک تعبیر می توان گفت که بندبازی و نشستن میان دو صندلی در نژاد او قیل از هر چیز هدف حفظ نظام و البته از این طریق حفظ منافع اخص باندی او را دنبال می کرده است. بیهوده نیست که نام وی در نظام اسلامی بیش از هر کس دیگری با مصلحت نظام گره خورده است.

در یک فریافت عمومی باید گفت، در هر صورت نظام جمهوری اسلامی که پایگاه مردمی اش را بالکل از دست داده، بر سرگزینش دوراهی بزرگی قرار گرفته است. بیایید مسیر الگوی لیبی را در پیش گیرد و یا پذیرای عواقب مهلک مسیروانزواجویانه و فرو پاشی از نوع حادثه باشد. از این رو یافتن کسی که هم خود آماده خوردن جام زهر باشد و هم این که بتواند جام زهر را به سایر یاران و یا رقبای خویش به خوراند، مسأله اکنون جمهوری اسلامی است. با این وجود مسیر "تقدیر" تاریخی هیچ گاه یک دست و هموار نیست. تنها یک دور از نبرد درونی نظام پایان یافته و افق هم بهمین اندازه روشن تر شده. بدیهی است که پایان یک دوره خود آغاز کرد و در جدیدی از منازعات بی پایان بشمار می رود. و پذیرش هر مأموریت هم الزاما به معنای موفقیت در انجام آن نیست. پیش بینی این که او تا چه حد قادر خواهد شد تا انتهای راه را رفته و به "رسالت تاریخی خوراندن جام زهر" موفق شود را، باید به آینده و سیر رویدادها سپرد. در هر حال او رویای دست یابی وفاق و انسجام ملی را در سر می پروراند و از هم اکنون آمادگی خویش را برای تشکیل کابینه ای مرکب از هردو سواعلام داشته است. علاوه بر آن صحنه سیاست ایران فقط با دوبازیگر یعنی رژیم و صف آرائی درونی آن و فشارهای بین المللی رقم نمی خورد. در این صحنه بازیگر سوم و بزخو کرده ای که رفسنجانی از ترس آن این همه محتاطانه گام به صحنه انتخابات گذاشت- هم وجود دارد که هیچ کس نمی داند دقیقا واکنش او و نقش او در این میانه چه خواهد بود. آن چه که روشن است این است که هردو سوی منازعه با ادعان به نقش تعیین کننده بازیگر سوم، در گشودن کلاف سردرگم بن بست کنونی، تمامی تلاش خود و از جمله تمامی "هنر فریب دادن" را برای کشاندنش بسمت خود بکار گرفته اند.

### " انتخابات " یا " نه انتخابات "

بی شک "انتخابات" خردامه امسال کمتر از انتخابات دیگری در جمهوری اسلامی معنای متعارف انتخاباتی داشته و بیش از هر کدام آنها معنای "فرا انتخاباتی" دارد. نه فقط بدلیل آن که دایره مجاز برای شرکت کنندگان در آن محدودتر از هر زمان دیگری در جمهوری اسلامی بوده و در آن معنای "خودی ها" به باریکترین



## انتخابات و ضرورت یک جنبش ...

حدممكن خود تنزل یافته است، بلکه مهم تر از آن دلیل بحران عمومی حاکم بر جامعه و به دلیل هدف های بیرون از خود انتخابات و تأثیر نتایج این انتخابات بر روی آن هدف ها. از این رو معنای "اهمیت استثنائی داشتن" و "فرصت انگاشتن" آن بسته به منافع و جهت گیری سه بازیگر اصلی بالکل متفاوت است:

### 1- برای رژیم

خامنه ای پیشاپیش سال جدید را سال وحدت و همبستگی نامیده و خواهان مشارکت حداکثری شده است. وزیر اطلاعات رژیم گفته است "که در شرایط فوق العاده حساسی قرار داریم که بطور کامل سرنوشت و مقدرات کشور به انتخابات گره خورده است. ما خواسته و ناخواسته انتخابات را حیثیتی کرده و تبدیل به یک فراندوم نموده ایم. بطوری که هیچ انتخاباتی تا این درجه مقدرات کشور را بدست نگرفته است. حتی روند قراردادهای بین المللی و مذاکرات (هسته ای) معلق شده و به این انتخابات گره خورده است". او هم چنین تلاش های معطوف به حضور حداقلی برای پیروزی کاندیداهای خاص را خیانت و جنایت خوانده است. و به همین دلیل در واکنشی دیگر، هرگونه تبلیغ برای تحریم را در حکم براندازی (=محاربه) با نظام دانسته و در طی دستورالعملی به مقامات دانشگاهی خواهان ممانعت از سخنرانی مخالفین شرکت در انتخابات و تحریم کننده گان شده است. برپیکرد دانشجویان و فشار بر نیروهای مخالف افزوده شده و هرچه به زمان برگزاری انتخابات نزدیک تر می شود برداشته این گونه فشارها افزوده می شود. پایا به پای افزایش تهدیدها انواع اقدامات عوامفریبانه نیز برای داغ کردن معرکه و با اصطلاح تنور انتخاباتی شاته به شاته آن در حال افزایش است:

از عوامفریبی های معرکه گردانانی چون کروی که از حالا سهم هرفرد بالغ ایرانی از درآمد نفت را برای پرداختن به او کنار گذاشته و از اعلام آمادگی معین برای میهمان فین کاشان شدن، تا انتقادات کارگزار آب زیرکاهی چون شاهرودی نسبت به عملکرد قوه قضائیه و نیروهای انتظامی تحت امر خود، از آزاد کردن نمایشی برخی زندانیان و لیست طولی داوطلبین ریاست جمهوری تا بحران سازی در مذاکرات هسته ای برای ایجاد فضای دوقطبی بسود خود، همه و همه جزئی از پالماسکه های انتخاباتی برای گرم کردن تنور انتخابات است. هدف رژیم آنست که با کاستن از دامنه تحریم مردم از موقعیت سخت متزلزل خود کاسته و بتواند از طریق با اصطلاح کسب مشروعیت لازم، با شرایط بهتری به چانه زنی های بعدی پرداخته و با دست بازتری به سرکوب نهال های در حال رویش برای بازآفرینی یک جنبش مستقل و پویا بپردازد. در شرایط کنونی حتی نظرسنجی های نمونه خود رژیم، آراء شرکت کننده گان را بین 20 تا 40 درصد دارندگان حق رأی برآورد می کند. که در این میان سهم کل اهالی جمعیت شهری و بویژه شهرهای بزرگ کشور و علی الخصوص تهران بزرگ، بسیار ناچیز است. هدف رژیم آنست که به هر ترتیبی شده با افزایش مشارکت به مرز 50 درصد به مشروعیت ببادرفته خود جان تازه ای ببخشد.

محدود شدن تعریف دایره خودی ها و تبدیل شدن انتخابات به یک صحنه کاملاً نمایشی روی سکه ای است که آنسوی دیگرش بکارگیری انواع طرفندها و تمهیدات فریبنده برای گرم کردن معرکه انتخابات است.

### صحنه واقعی و صحنه مصنوعی در "انتخابات"

میدان انتخابات جمهوری اسلامی به مانند صفحه شطرنجی است که گویی هر دو طرف بازی توسط یک نفرو توسط دستان چپ و راست

وی صورت می گیرد (دوبال یک پرنده). در نتیجه علیرغم رقابت باندها و ضدیت های ظاهری و یاباندی آن ها بایکدیگر، بعنوان یک پروژه واحد و مدیریت شده صورت می گیرد. خط راهنما همان گونه که خامنه ای صراحت داده، جلوگیری از بازگشت حاکمیت با اصطلاح دوگانه و بحران آفرین گذشته است. بنابراین بازی اصلی فقط بین خودی ها به معنای اخص آن و بین نیروهای با اصطلاح ارزشی هر دو جناح جریان دارد. هدف پالماسکه پرسروصدای انتخاباتی پوشاندن این صحنه اصلی در نزد مردم و ناظرین بین المللی توسط آفریدن یک صحنه بشدت کاذب و مزورانه است. در این چهارچوب دستورالعمل کارچرخانان جمهوری اسلامی برای برگزاری انتخابات آن است که چگونه می توانند ضمن پوشاندن صحنه واقعی انتخابات از طریق ایجاد یک صحنه مجازی، هم شهروندان را فریب دهند و "مشارکت حداکثری" مورد نظر رهبر را متحقق کنند و هم بدین وسیله مشروعیت بدست آمده را بر خ جهانیان بکشند و بر سران معامله کنند. بی تردید رها کردن سگ های اهلی و تربیت شده ای که فقط بلدند بسوی یکدیگر پارس کنند و وانمود سازند که تا پایان ماجرا در صحنه خواهند ماند، یکی از اشگردهائی است که می تواند فقط از مغز کارگردانان جمهوری اسلامی که مردم ایران و جهان را صغیر و ابله می پندارند، تراوش کند. تأکید بر هدف اصلی شگرد تعدد کاندید ها از سوی جناح حاکم، که اکثراً بدون داشتن اختلافی اساسی با یکدیگر موظف اند نقش های گوناگون را بازی کنند، نه معایرتی با منافع متفاوت باندى دارد و نه با وجود هدف های انضمامی چون سرمایه گذاری بر روی چهره های با اصطلاح نسل دوم دولتمردان جهت تصدی گری در دوره های آتی و یا واگذاری مسئولیت به آنان در پست های مهم کابینه دولت آتی.

درواقع علیرغم کثرت کاندیدها و صرف نظر از رقت و غلظت پلاتفرم ها، دو پلاتفرم بیشتر وجود ندارد:

اگر بپذیریم که مهم ترین بحرانی که رژیم دست بگیر بیان آن است همانا بحران موجودیتی است که از دوسو، از سوی مردم و از سوی عوامل بین المللی، او را مورد تهدید قرار داده است. در پاسخ باین بحران و مقابله با آن گرایش اصرار بر یکدست کردن حاکمیت از طریق قبضه همه قدرت بدست یک جریان (با منافع سیاسی، اقتصادی معین و از جمله باور به تمرکز مطلق قدرت در دستان ولی فقیه) و برخورد با عوامل دخیل در بحران از موضع با اصطلاح قدرت تأکید دارد و گرایش دیگر (که آن نیز دارای منافع سیاسی، اقتصادی معین بوده و از جمله مخالف تمرکز مطلق قدرت در دستان ولی فقیه است) راه برون رفت از بحران را "تعامل" جناح هابا یکدیگر و تنش زدانی در مناسبات بین المللی می داند. یعنی تسطیح قاعده هرم قدرت و کاستن از فشار بین المللی.

نباید فراموش کرد که نظریه ولایت مطلقه گرچه از متن روحانیت بیرون آمده، اما اگر بخواهد در وجود فردی ی به معنی واقعی تجلی کند و بخواهد تاج استبداد فردی بر سر نهاده، معنای جز خلع ید از اقتدار و منزلت روحانیت ندارد. تنها با در نظر گرفتن چنین خطری است که رویکرد عناصر سینه چاک و مدافع ولایت مطلقه ای چون واعظ طبسی سرتولیت بارگاه امام هشتم و ملقب به سلطان خراسان، مشکینی و کنی و یک دوجین آخوندهای لانه کرده در مجلس خبرگان و جامعه روحانیون مبارز و مدرسین حوزه علمیه قم و امام جمعه ها و یا رویکرد روزنامه هائی چون جمهوری اسلامی که بعضاً حتی با سیاست تنش زانی و کنار آمدن با قدرت های بزرگ سخت مخالفت می ورزند، به رفسنجانی قابل درک می شود.

باین ترتیب باید گفت که رفسنجانی پایه حمایتی خود را از میان بخش مهمی از طبقه سیاسی حاکم و قبل از همه روحانیتی که نگران بخطر افتادن موقعیت خویش است، از بورژوازی صنعتی و تولیدکننده

## انتخابات و ضرورت یک جنبش ...

و مالی که نماینده ای بهتر از وی در میان بالایی ها نمی یابند و نگران موقعیت متزلزل خویش در پرتو افزایش منازعات و فشارهای خارجی هستند، می گیرند و نیز از مدیران و بوروکرات ها و افسار متوسط الحالی که در بیم نزول موقعیت خود در صورت کسب فرادستی جناح اصول گرایی باشند، می گیرند و نیز از سوی آن دسته از رأی دهنده گانی که خود را ناگزیر از انتخاب بین بدو بدتر می بینند، او با آشنائی به چنین وضعیتی و با بهره گیری کامل از استیصال بخشی از جامعه و دامن زدن به توهم بن بست گشائی توسط خود، و ارسال پیغام و پسخام علنی و غیر علنی به مردم، به عناصری چون منظر، به حکام منطقه و قدرت های بین المللی به تدریج راه برگماری نهائی خود را هموار می کند. بی گمان رانت سیاسی اخصی که رفسنجانی از آن سود می برد، رانتی که او را در موقعیت برتر نسبت به رقبای دیگری که حامل پلتفرم های به مراتب شفاف تری نیز هستند قرار می دهد، همانا پیوند های نزدیک و دیرینه وی با کانون های اصلی قدرت است که برای او نوعی مصونیت آهنین و اقتدار فراهم می سازد، که خود و اطرافیانش نیز به اقتضای نیاز لحظه حاضر بر آن دامن می زنند. حمایت ضمنی و حتی سرراست شورای نگهبان از وی در لحظاتی که لازم افتد را نیز، باید بخشی از همین اقتداری بشمار آورد. این سخن موسی غنی نژاد، نماینده شاخص اقتصاددانان مدافع آزادسازی اقتصادی در مورد او را، مبنی بر آن که همه اصلاح طلبان مدافع آزادسازی اقتصادی هستند اما رفسنجانی قدرت انجام آن را دارد، باید زبان حال همه کرنش کنندگان "رانت قدرت" نهفته در وجود رفسنجانی دانست. از جمله زبان حال یک دوجین روشنفکران پشت کرده به اصلاح طلبان و گذشته خود، نظیر شمس الواعظین و قوچانی و زیبا کلام که وظیفه پهن کردن قالی قرمز در پیش پای رفسنجانی را به عهده گرفته اند، بدون آن که حتی شهامت پذیرش عواقب آن را داشته باشند.\*2

از سوی دیگر تمامی نظرسنجی ها از سطح نازل اقبال رأی دهنده گان به کروی-کاندید اخص مجمع روحانیون مبارز یعنی بال دوم جمهوری اسلامی حکایت دارد. بنابراین در صورتی که رقابت نهائی بین وی و کروی صورت گیرد، نباید نگرانی چندانی برای رفسنجانی وجود داشته باشد. از این رو تلاش نافرجامی از سوی مجمع فوق که به هیچ چیزی کمتر از هژمونی مطلق در جبهه عملا فروپاشیده دوم خرداد راضی نیست. در آخرین روزهای مانده به شروع ثبت نام کاندیدها برای به میدان آوردن میرحسین موسوی صورت گرفت. کاندید جبهه مشارکت نیز با احتمال زیاد طبق راهبرد رهبری در مورد عدم تحمل حاکمیت دوگانه و بازگشت به گذشته، قاعدتا باید با سد شورای نگهبان مواجه شود. مگر آن که موقعیت او هیچ گونه تهدیدی را متوجه رفسنجانی نکند.

### 2- انتخابات و قدرت های بزرگ

همان گونه که از قول وزیر اطلاعات خواندیم، حتی قدرت های خارجی نیز معاملات و مذاکرات خود را معلق کرده و در انتظار نتایج انتخابات هستند. هدف بیش از آن که شخص معینی باشد، جهت گیری عمومی جمهوری اسلامی است. اکنون فشارهای بین المللی، جمهوری اسلامی را بر سر دوراهی خطیر الگوی لیبی یا مسیر عراقیزه شدن در جهت خلع ید از جمهوری اسلامی (و البته نه الزما به همان شکلی که در عراق اتفاق افتاد) قرار داده است.\*3. اکنون سناریوهای گوناگون و ترکیب های گوناگونی از آن ها طراحی شده و در حال طراحی شدن هستند. نتیجه انتخابات و این که چه جناحی

پیروز شود، می تواند پرتوی به سمت گیری جمهوری اسلامی جمهوری اسلامی بیافکند. حتی دولت آمریکا رسماً اعلام داشته که سیاست نهائی خود در برابر بحران هسته ای را به پس از انتخابات موکول کرده است. البته قدرت های غربی و پیوسته دولت آمریکا فقط از طریق فشارهای دیپلماتیک، سیاسی و اقتصادی و داشتن گوشه چشمی به رفسنجانی نیست که تلاش دارند بر روند تحولات در ایران تأثیر بگذارند. بلکه علاوه بر آن از طریق فرصت انگاشتن انتخابات برای دامن زدن به آن چه که خود انقلاب مخملین می نامند، نیز تلاش دارند که بر سر رویدادها اثر بگذارند. محتوای گفتگوی رادیو تلفنی سخن گوی وزارت خارجه آمریکا با شنوندگان خود از طریق رادیو فردا گوشه ای از این تلاش ها را به تماشا می گذارد. علاوه بر تبلیغات رسانه ای، آن ها مستقیم و غیر مستقیم از طریق بکارگیری کلیه مشوق های مادی و غیر مادی و اعمال نفوذ بر روی آن دسته از نیروهای اپوزیسیون دست آموزیوا مستعد دست آموزش، تلاش دارند که از فرصت انتخاباتی بستری برای رویدادهائی چون اوکراین و گرجستان بوجود آورند. لایحه کردن ایده ثبت نام یک شخصیت اپوزیسیون باصلاح خوش نام یکی از آن باصلاح فرصت آفرینی هاست که آگاهانه و ناآگاهانه توسط این گونه "اپوزیسیون" بکار گرفته می شود.\*4

### 3- ضرورت برپائی یک جنبش تحریم فعال

همان طور که اشاره شد، وزن و اهمیت بازیگر ظاهر خاموش سوم چنان است که هم رژیم و هم بازیگران بین المللی بر آنند تا هر طور شده توان و نیروی آن را در خدمت هدف های خود بکار گیرند. رژیم بر آنست تا آنجا که ممکن باشد جو تحریم را شکسته و برداعای مشروعیت خود بعنوان یک رژیم مورد حمایت مردم مهترتایید بزند. قدرت های بین المللی نیز بر آنند که بانمایان تر شدن هر چه بیشتر فقدان پایگاه حمایتی رژیم، فشارهای کنونی و فشارهای آتی بر رژیم مؤثر واقع شده و "اروی تلخ" مورد تجویز قرار گرفته آنان را سر بکشند.

در چنین شرایطی حضور فعال و با سیمای مشخص در صحنه سیاست توسط بازیگر سوم، تنها راهی است که او می تواند بر سایر رویدادها تأثیر گذاشته و سمت و سوی آن را بسود خود رقم بزند. راهبرداصلی در مورد چنین برآمدی تبدیل رویکرد تحریم به یک جنبش تحریم فعال است. که تبدیل شدن آن به یک اقدام جنبشی-مطالباتی از بارزترین مشخصه آن است. پتانسیل ناراضیاتی و آگاهی موجود و شتاب دامنه بحران زمینه مساعدی را برای فراتر رفتن از یک تحریم صرف مینتی بر برای ندادن صرف، بسوی یک تحریم فعال، جنبشی و مطالباتی فراهم می سازد (همان طور که برآمد ماه مه - دادن شعار تحریم انتخابات و بهم زدن میتینگ انتخاباتی رفسنجانی و تبدیل آن به یک میتینگ ضد انتخاباتی - نشان داد که کارگران از جمله فعال ترین نیروی اجتماعی در حمایت از تحریم فعال انتخابات فرمایشی هستند. جنبش دانشجویی نیز نشان داده که از نیروهای پابرجای یک تحریم انتخاباتی فعال است). اگر در نظر بگیریم که مبارزه ضد استبدادی-دمکراتیک یک مبارزه مجرد نیست بلکه یک مبارزه مشخصی است که بر بستر مطالبات انباشته شده افسار و طریقات گوناگون صورت می گیرد، و اگر در نظر بگیریم که نحوه برگزاری انتخابات نمایشی به روشن ترین وجهی ماهیت استبدادی و ضددمکراتیک حاکمیت را به نمایش می گذارد، یعنی انتخاباتی که در آن نه زنان حق کاندیداتوری دارند، نه اقلیت های مذهبی و ملیت های قومی و نه از مطالبات واقعی و مشخص اکثریت بسیار بزرگ مزدو حقوق بگیران خیری هست، و نه نیروهای لایبک و حتی بخش هایی از طبقات متوسط و بورژوا در آن حق کاندید شدن دارند و در یک کلام انتخاباتی که به عریان ترین وجهی تجسم کننده اپارتاید

## انتخابات و ضرورت یک جنبش ...

گوید: "هنوز توسعه از ناحیه برخی دیدگاهها در معرض تهدید جدی قرار دارد. دموکراسی اقتصادی و رشد صنعتی، زیربنای دموکراسی سیاسی و رشد اجتماعی است. و این ضرورتی است که بیش و کم مجهول و مقفول مانده است."

اگر کلمه دموکراسی را که به دلیل حساسیت کارگران و زحمتکشان نسبت به مفهوم "تعدیل ساختاری اقتصاد" و باهدف اغفال آن ها، بجای آن در متن بیانیته گنجانده شده به همان مفهوم شناخته شده خود معنا کنیم، یعنی به سیاستی که بیکار سازی، خصوصی سازی، افزایش شکاف های طبقاتی، حذف بیمه ها و حمایت های اجتماعی و تقویت بازار آزاد، آزاد سازی واردات و در یک کلام "آزاد سازی اقتصاد" بدانیم که بقول رفسنجانی زیربنای دموکراسی و رشد اجتماعی را تشکیل می دهد، آنگاه به الگوی باصطلاح چین (صرف نظر از این که این الگو در ایران تا چه حد امکان پیاده شدن دارد) بیاوریم. از اسناد سیاسی که او آن را توسعه سیاسی کنترل شده و بدور زهرج و مرج ویبی (یعنی یک "دموکراسی" ارشادی و هدایت شده از بالا) می داند بگذریم، برنامه اقتصادی وی و اکثر رقبا وی جز تا دوام تعدیل ساختاری و شتاب دادن به آن نیست.



و بر همین اساس هم بود که بازار بورس تهران با انتشار خبر ورود رسمی وی به کارزار انتخابات، با افزایش رونق خود، ورود وی به صحنه مقدم سیاست را شادباش گفت. این حضور هم چنین موجب ابراز خشنودی سرمایه داران صنعتی و مالی و سرخوشی آقازاده ها، و واردکننده گان دانه داخلی و نیز محافل اقتصادی خارجی و شرکت های چند ملیتی صادر کننده کالا به ایران گردید.

بدیهی است در چنین شرایطی افشاء ماهیت نئولیبرالیستی و خانه خراب کن برنامه های اقتصادی کاندیداها یکی دیگر از نوس و وظایف جنبش تحریم را تشکیل می دهد.

باتوجه به نکات بالا هدف های عملی یک جنبش تحریم فعال را می توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

الف- از طریق خنثی کردن و شکست دادن کلیه طرفندهای رژیم برای کشاندن بخش های مترزل و آسیب پذیر مردم به صحنه انتخابات و نیز افشاء و خنثی کردن تلاش های کلیه نیروهای شبه اپوزیسیون که بعنوان تحریم شکنان در خدمت هدف های سیاسی رژیم قرار می گیرند.

ب- از طریق صدور اطلاعیه ها و قطعنامه ها و تشکیل اجتماعات از سوی نیروهای گوناگون دموکراسی اعم از مزدو حقوق بگیران، زنان، دانشجویان، جوانان، روشنفکران، ملیت های تحت ستم و... این قطعنامه ها و اطلاعیه ها می توانند بطور اخص رابطه

سیاسی و جنسی و قومی ملی است، چنانچه چنین مطالباتی که بطور تنگاتنگ با مسأله نوع انتخاباتی که رژیم برگزار می کند ارتباط دارند، در جنبش تحریم مطرح نشود و از هم اکنون حول آن ها، اقداماتی چون صدور بیانیته، قطعنامه، همایش و تجمع و در صورت امکان اعتراضات صورت نگیرد؟ سیمای اثباتی و مطالباتی دادن به تحریم، در راستای پیوند مطالبات سیاسی و مطالبات اقتصادی- اجتماعی با یکدیگر و پرکردن شکاف مبارزه بین مطالبات شهروندی با مطالبات اقتصادی- اجتماعی گام مهمی در جهت برپایی یک جنبش تحریم فعال است و همه این ها در مسیر شکل یابی یک قطب واقعا دموکراتیک تعمیق یابنده علاوه بر این گرچه در جامعه سیاسی کنونی ایران اکثر قاطع شهروندان ایرانی به ماهیت رژیم پی برده و آن را منزوی ساخته اند، اما در عین حال هنوز بخش هانی از جمعیت کشور، بویژه در روستاها و شهرهای کوچک نه از روی توهم به رژیم بلکه بدلیل مطالبات و دسته بندی های محلی، معمولاً بطور سنتی در انتخابات شرکت می کنند. علاوه بر این بر اساس نظرسنجی های خود رژیم حدود 20% از رأی دهنده گان صرفاً بدلیل وضعیت شغلی و یا سایر نگرانی ها برای خوردن مهر در شناسنامه خود، در انتخابات شرکت می کنند و برخی از لایه های دیگر نیز با منطق گزینش بین بدو بدتر و دفع شریذت متوسط شریذت و یا باتصور تشدید شکاف در میان بالائی ها و بالآخره بخشا هم بدلیل نگرانی و ترس از عواقب افزایش فشارهای بین المللی و هجوم نظامی آمریکا و بیم از تعبیر شدن تحریم به چراغ سبزی برای آمریکا، ممکن است در انتخابات شرکت کنند. از این رویک وجه مهم دیگر از یک جنبش تحریم فعال باید معطوف به خنثی کردن چین تزلزلاتی باشد که شب و روز توسط خود حکومتیان و متحدین اصلاح طلب آنان دامن زده می شود. تا امکان شکل گیری یک جنبش فراگیر تحریم فراهم شود. برای فائق آمدن بر چنین تزلزلاتی گشودن بحث های افقانی و مستدل توسط فعالین سیاسی دموکرات و پیشرو، دارای اهمیت زیادی است. این گونه استدلال ها باید نشان دهد که چرا شرکت در انتخابات در حکم دادن مشروعیت به رژیم خواهد بود که محصول بلاواسطه اش استمرار و تشدید سرکوب است. و چرا انزوی هرچه بیشتر رژیم موجب تشدید تضادهای درونی رژیم و سست شدن توان سرکوب و تشدید روند فروپاشی آن می شود و چرا محتوای اصلی تمام استدلال های اصلاح طلبان در این مورد فقط نجات رژیم در حال غرق شدن است. و چرا.....

اضافه بر این از آن جا که تحریم گسترده و فعال انتخابات تاکتیکی است در راستای برآمد کامل یک جنبش نیرومند و واقعا دموکراتیک با سیمای مشخص و ایستاده بر روی پاهای خود، بنابراین مستقل بودن از خصوصیات ماهوی آن محسوب شده و لازم است که با تأکید بر استقلال و حق تعیین سرنوشت مردم ایران بدست خود مردم، و طرح مخالفت قاطع با هرگونه مداخله قدرت های بزرگ و امپریالیستی، این جنبش پیام روشن خود را به گوش قدرت های غربی و کاخ سفید برساند.

همان طور که شاهدیم وجه مشترک برنامه های اکثر قریب باتفاق کاندیداها مطرح برای برون رفت از بحران اقتصادی و بیکاری چیزی جز تعدیل ساختاری و نئولیبرالیستی که با گذشتن از منشور جمهوری اسلامی با خطوط کج و معوج ترو خانه خراب کن تری بعمل درمی آید- نیست. بعنوان نمونه رفسنجانی اگر هم بیانیته انتخاباتی نداده بود نفس حضورش در حکم یک پلاتفرم مجسم بود. یا این همه او بیانیته ای صادر کرد که در قسمتی از آن می

## انتخابات و ضرورت یک جنبش ...

مطالبات عمده هر لایه اجتماعی را با ضرورت تحریم پیوند بزنند در عین حال به موازات آن بصورت اقدامات هماهنگ شده حول اشتراکات خود به اطلاعیه ها و اقدامات مشترک مبادرت کنند.

ج- افشاء ماهیت مشترک برنامه های نئولیبرالیستی رژیم و کاندیداها و مخالفت با هرگونه مداخله خارجی از دیگر مطالباتی است که می تواند در مشخص کردن سیمای واقعی یک جنبش تحریم فعال و مطالباتی مؤثر باشد.

اپوزیسیون رادیکال و مترقی خارج از کشور نیز بسهم خود باید در راستای پیوند با جنبش تحریم و شکل دادن سیمای مشخص به آن، مشارکت فعال کرده و بر همین پایه و حول اشتراکات خود به همکاری بایکدیگر به پردازند.

26.02.84-

### پانویس :

\*1-خه فقط نزد مردم، بلکه حتی در نزد کسانی چون محتشمی پور از اعضای مهم مجمع روحانیون مبارز و نیز به دلیل افشاء شدن نقش او در مورد جنایت میکونوس و جنایات مشابه دیگری که در زمان ریاست جمهوری رخ داد، او حتی در نزد یاران و نزدیکان سیاسی خود بدلیل چرخش ها و "بی پرسیبی های" آشکارش اعتبار چندانی ندارد.

\*2-محمد قوچانی که عملاً روزنامه شرق را به ارگان حمایت از کاندیداتوری رفسنجانی تبدیل کرده، اخیراً در مقاله ای نوشت که خود او به رفسنجانی رأی نخواهد داد! باین می گویند هنرم از توبره خوردن و هم از آخور خوردن.

هم زمان با آماده شدن رفسنجانی برای اعلام حضور رسمی، کتابی در مورد وی انتشار یافت تحت عنوان "آخرین حضور" که حاوی مقالاتی است که در یک ساله گذشته در مورد ضرورت حضور وی در نشریات کثیرالانتشار درج شده است که حاوی مقالاتی است از قوچانی و شمس الواعظین و زبیا کلام. در مقدمه ای که تهیه کنندگان کتاب نوشته اند، آمده است: آن چه برای ما بیشتر جالب بود ابراز نظرات نویسندگانی است که بعضاً در سال های گذشته تحت تاثیر جو سیاسی مسموم هاشمی زدایی مطالب انتقادی می نوشتند ولی اکنون که واقعیت های جامعه یکی پس از دیگری آشکارتر شده و سره از ناسره متمایز گردیده است، نوعی رجعت به حقایق و واقعیت ها در لایلهای مطالب دیده می شود که مصداق این ضرب المثل معروف است که ماه هیچگاه پشت ابر نمی ماند.

\*3- البته این دوراهی اساساً می تواند در کوتاه مدت و حد اکثر در میان مدت مطرح باشد. وگرنه در درازمدت و تا آنجا که به نحوه برخورد با قدرت های بزرگ مربوط است، جمهوری اسلامی صرف نظر از آن که چه گرایشی بر سر کار آید بدلیل آسیب پذیری ها و موقعیت ضعیف خود و بدلیل شکل گیری اجماع جهانی علیه وی، راهی جز کنار آمدن با قدرت های خارجی در برخی عرصه های مهم ندارد. هم اکنون نیز با تن دادن خامنه ای به حضور رقیب نیرومند برای ورود به عرصه سیاسی و بدلیل فشار های سنگین و همه جانبه و خامت بحران، گفتن و آرایش سیاسی جناح اصول گر ايسود رقیب خود بشدت در حال عقب نشینی و فروپاشی قرار گرفته است.

\*4- جالب است که در مورد بکارگیری چنین تاکتیکی، بین آن دسته از شبه اپوزیسیون که هم چنان در سودای اصلاح جمهوری اسلامی بسر می برند، نظیر اتحاد جمهوری خواهان و عناصری چون فرخ نگهدار با آن دسته از اپوزیسیون که به قدرت های بزرگ دخیل

بسته اند، اتفاق نظر وجود دارد. و از دوسو به یک تاکتیک واحد رسیده اند. چنان که از یکسو مثلاً خانم مهرانگیز کار بر اعلام کاندیداتوری افراد خوشنام تأکید می کند و از سوی دیگر مثلاً آقای فرخ نگهدار پیشنهاد کسانی چون خانم شیرین عبادی و آقای زرافشان را می کند. چنان که ملاحظه می کنید آقای فرخ نگهدار بار دیگر بی گذار به آب زده و از کسانی یاد می کند که با طرفدار تحریم اند (زرافشان) و یا از کسانی که بارها عدم تمایل خود را نسبت به آن ابراز داشته اند (عبادی). شیفتگی ایشان به کشفیات و یافته های ذهنی خود، که معمولاً هم در فصول انتخاباتی دست می دهد، چنان است که بهنگام الهام آن ها دست از پناهنده و بدون سبک و سنگین کردن نشان مبادرت به انتشار آن ها می کند. کما این که حالا مدعی کشف استراتژی نوینی تحت عنوان آزاد سازی انتخابات شده است (لا بد از تعمیم آزاد سازی اقتصادی به حوزه سیاست باین استراتژی تازه رسیده است). و باینکه می گوید باید رهبری مورد نظر خود را در معرفی انتخابات بوجود آوریم و شرکت در پیکار انتخاباتی مطمئن ترین راه وحدت نیروهای جمهوری خواه حول رهبری واحد است. اگر این یافته های نوین او را مثلاً با شعار تحریم انتخابات در مجلس هفتم که در یک کشف و شهود اشراقانه در شب قبل از شروع انتخابات بدان نائل شد، کنار هم بگذاریم معلوم می شود که ظاهراً نوسان اندیشه های ایشان از حد و مرزهای طبیعی فراتر می رود. حیف که این بار نیز کشف ایشان - همانطور که خود در مقاله اش در سایت ایران امروز نوشته و یا در مصاحبه ای می گوید - در صورت گرفته است. حیف که یک فرصت بزرگ طلایی را از دست دادیم و از یک دریا ماست محروم ماندیم! انشاءاله بماند برای فرصت های بعدی.

در مورد نوشته ایشان در سایت ایران امروز تحت عنوان "بازخوانی استراتژی نیروهای سیاسی و انتخابات" یک نکته دیگر را نباید از قلم انداخت. او در مقاله خود اذعان می کند که افسار مردن جامعه مدافع تحریم و مخالف شرکت در انتخابات هستند. پس معلوم می شود که او اتحاد جمهوری خواهانی که او از سوی آنان می نویسد و سخن می گوید، قاعدتاً باید سخن گوی افسار سستی و عقب مانده و متوهمی باشند که هنوز هم از شرکت در انتخابات دفاع می کنند. مشکل آقایان فرخ نگهدار و بیژن حکمت و امثال آنان این است که آن هادر شرایطی ب فکر شکل دادن به یک رهبری کارآمد و کنترل جنبش افتاده اند که دایماً زیایشان خالی می شود و شمشیرشان به هوای خود خورد. آن ها با هر چرخشی که برای گرفتن قاچ زین می زنند، فاصله بین خود و مردم را بیشتر می یابند.



سرتنگون باد جمهوری اسلامی ،  
زنده باد آزادی ، زنده باد سوسیالیسم

**خانه از پای بست ویران ...**

نگاهی هر چند کوتاه به این سند برنامه ای، تداعی گر این است که: رفسنجانی می خواهد کارنامه ننگین زندگی اش را از آذهان مردمان ما پاک کند. به گمانم توضیح هر چند باره معرفی این تابلوی ننگین نظام، می تواند ما را دربار شناسی این جرثومه کمک کند.

هاشمی رفسنجانی " سردار " بی سپاهی که با عضویت در " شورای انقلاب " در حیات خمینی و به زعامت شخص وی به موقعیت دست یافت. در همان شرایط به ایجاد " حزب جمهوری اسلامی " برآمد. و رئیس مجلس گردید و در جنگ هشت ساله در " شورای عالی جنگ رژیم " نقشی تعیین کننده داشت. عضویت در " شورای عالی امنیت ملی " و همینطور معاونت " ریاست مجلس خبرگان رهبری " در کنار علی مشکینی و به مدت هشت سال ریاست جمهوری نظام را بعهده داشت و در تمامی این ایام، خطیب اصلی نماز جمعه تهران نیز بود. بعد تر ریاست " مجمع تشخیص مصلحت نظام " را با خودیدک کشید. رفسنجانی همواره " تلاشگر " بی ثباتی و سازمانگرقتل ها و کشتارهای عدیده درون و برون نظام بوده، از جمله در دو کشتار 60 و 67 به فتوای خمینی تاسی جسته و در این جنایت ضد انسانی سهیم بوده است.

هاشمی رفسنجانی در میابشرت جنایت فاجعه رستوران میکونوس برلین، که منجر به قتل دکتر شرفکندی و نوری دهکردی و چند تن دیگر از فعالین کرد شد، سهمی تعیین کننده داشت. پرونده دادگاه میکونوس با مداخله فعال وکیل اریگ، موقعیت او را در نزد بشریت مترقی و دولتهای جهان و پلیس متروپل در کنار رهبر (خامنه ای)، فلاحیان و ولایتی یعنی (سه تفنگدار) دیگر در نقش جانی و تحت تعقیب به یک رسوایی بزرگ جهانی باز شناساند.

با این همه رفسنجانی در راه افتادن مجموع جنایات درون کشور از جمله: قتل سعیدی سرجانی، ابراهیم زالی زاده، امیر میرعلایی و احمد فضلعلی و دیگران و سلسله قتل های سیاسی موسوم به قتل های زنجیره ای، این چهره را در میدان سیاست به عنوان " عالی جناب سرخپوش " و در عرصه اقتصاد به " سلطان پسته " و مافیای فرزند خوانده ها در نزد مردمان مان به جامعه باز شناسانده شده است. تمثیل " اکبر شاه " از رفسنجانی توسط آحاد جامعه ما، نشانه موقعیت سنجی جامعه از این هیکل بی خاصیت و ضد تاریخی چون خود " شاه شاهان " بوده است.

همین موقعیت متزلزل از رفسنجانی به مثابه مهره سوخته ای در درون کشور، جایگاه ناتوان او را در انتخابات مجلس ششم شورای اسلامی نشان داد که مردم چگونه حاکم مقتدرو مغرور را به زیر می کشند و او در ته لیست 30 نفره کلان شهر تهران گزیده می اندازند که او به ناگزیر برای جلوگیری از آبروی نداشته اش، ترجیح می دهد تا خود را حذف نماید و به همان حد مقامات انتصابی اش مشغول گردد تا در فرصت مقتضی، برای کسب قدرت خیز بردارد، ولی آيا صرف قدرت طلبی، در ساختار سیاسی حاکمیت اسلامی، با این کارنامه سیاه، جامعه را به انتخاب وی و او می دارد؟ این را تحریم و عدم شرکت نیروی میلیونی توده ها در انتخابات نشان می دهد. با این همه چنین ناامیدی از مشارکت فعال جامعه، رفسنجانی رابه صدور مانیفستی سراسر چاپلوسانه وا داشته است.

رفسنجانی می گوید: " می آیم تا ایران .... شاهراه همکاری و همکاری را با هدف توسعه همه جانبه و پایدار، با عشق و نشاط و اعتدال طی کند: تهدیدها به فرصت ها تبدیل شود و فرصت ها دو چندان گردد. ... راه برای پویایی نسل جوان و خلاق و نیز همه

اندیشه های سازنده و همت های بلند هموار گردد تا با شعار " همه با هم " کار مسیر آبادی، آزادی، آسایش و همزیستی مسالمت آمیز با جهانیان را طی کنیم و ایرانی بسازیم شایسته نام ایرانی و تاریخ و تمدن ایران. " و ادامه می دهد: " از این روی به جای هرگونه تنش، کدورت، افراط و تفریط و یا شعارهای بی عمل، می توانیم ظرفیت های طبیعی و میراث معنوی و سرمایه های انسانی و ثروت های خدادادی ایران را با کمک یکدیگر منسجم کنیم، ارزش کار را ملاک و معیار قرار دهیم... " و در ادامه مانیفست ۸ ماده ای اش در ماده ۲ و ۳ اعلام می دارد: " ۲ -- بروز گرایش های افراطی که زحمات مدیران نظام را نادیده می گیرند و متأسفانه با بزرگ نمایی نقصان هایی که نوعاً جناح های سیاسی در آن بی نقش نبوده اند، می کشند دامان خود را پاک جلوه دهند و چهره نظام را بیالیند. ۳ - شکل گیری فضای سردی که مردم را در وضعیت نگران کننده از جهت تضعیف ارزش ها، کاهش شان و منزلت فردی، آسیب پذیری معیشت، امنیت ملی و حقوق و آزادی های اساسی قرار می دهد. بخشی از این فضا به فرسایش توان خبگان در بسط حقوق و آزادی های اجتماعی باز می گردد و بخش دیگر بازتاب برخوردهای نسنجیده و تنش های سیاسی است که با دامن زدن به بی اعتمادی عمومی جامعه، ویژه جوانان را در معرض بحران اعتماد قرار می دهد. " ( تهران - خبرگزاری کار ایران - ایلنا، سه شنبه ۲۰ اردیبهشت ۸۴) اگر همین حد از افاضات عالمانه این مکار بوقلمون صفت را در کنار کارکرد تا این دوره اش بگذاریم. آنجا که با نقش خود در " مجمع تشخیص مصلحت نظام " اعلام می دارد: " رهبری دو سال پیش، نامه ای به مجمع تشخیص مصلحت نظام نوشتند که ما سیاست های کلی موضوع اصل ۴۴ قانون اساسی را بررسی کنیم. ما حتی مقداری از آن حدی که رهبری خواسته بودند، تعدیل کردیم. البته مخالفت هایی هم شد. اما کم اثر بود. ما ادامه دادیم " رفسنجانی برای تبیین نظراتش می گوید: " انقلاب اسلامی، انقلاب اقتصادی نبود، یک انقلاب مکتبی بود. اصل ترین نقطه آن، نقطه اقتصادی، وابستگی ها به بیگانگان قبل از انقلاب رنج آور بود. اما در شعارهای خود بر استقلال تاکید داشتیم. در مکتبی که انقلاب ما بر آن تکیه دارد، بحث های سیاسی، فرهنگی، آموزشی، عقیدتی و اخلاقی همگی اهمیت دارند، اینها را با هم می خواهیم. در برخی کشورها اقتصاد برایشان اصل و چیزهایی دیگر تابع آن است. اما در ایران اینطور نیست. اما همان اسلام که ما برای آن انقلاب کردیم، به مسائل اقتصادی و معیشتی مردم اهمیت زیادی می دهد. " ( روزنامه دنیای اقتصادی، دوشنبه ۱۴ دی ۱۳۸۳ ) رفسنجانی وقتی در مقام مدیر اجرایی و کارگزار است، سیاست پشت سیاست صادر می کند و وقتی به رای و " مشارکت حد اکثری " نیازمند می افتد، به تاسی از امام راحلش می گوید: " با شما ملت ایران بار دیگر، آرزوی آن عارف الهی، پیرجماران را به یاد می آوریم که همواره می فرمود: اگر استقلال و آزادی وطن را خواهان هستید، " همه با هم " باشید. " ( خبرگزاری کار ایران - ایلنا، سه شنبه ۲۰ اردیبهشت ۸۴ ) برای مایی که 26 سال بیگانه گی و جان فرسای شعاری همه با هم " خمینی ضدبشر را تجربه کرده ایم، اینبار تحت هیچ شرایطی نمی بایست به فراخوان رفسنجانی جانی کردن نهم!

در این میان آنچه از فرسایشی کردن سیاست های کلی کشور از جمله: تغییرات پایه ای موضوع اصل ۴۴ قانون اساسی - قانونی که کلیت آن تا به امروز، هیچ گاه منافع توده پا برهنه جامعه ایرانی را نمایندگی نکرد -- توسط " مجمع تشخیص مصلحت نظام " که رفسنجانی براس آن بود به نفع بخش

## خانه از پای بست ویران ...

خصوصی و خصوصی سازی ها ، سازماندهی می شود تا چرخ گردش آن به نفع طبقات دارا و متمکن ، گردن کلفت و سرمایه دار و مشتی سرمایه خوارجا به جا شود . می توان آنرا از زبان مهره دیگری چون: محمد رضا باهنر " نایب رئیس مجلس شورای اسلامی و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام " باز شنید.

باهنرمی گوید : " من طرفدار اقتصاد خصوصی هستم . من معتقدم باهنر سال ۱۳۶۳ با باهنر سال ۱۳۸۳ تغییری نکرده است . آن موقع طرفدار این بودم که به بخش خصوصی باید هر مقدار که می تواند کار کند ، باید اجازه کار داد . اقتصاد ، رونق و توسعه را بخش خصوصی می سازد . دولت هم باید حامی باشد " و برای اینکه بیان خود را اثبات کند . ادامه می دهد : " ما منهای مجلس در مجمع تشخیص مصلحت نظام در همین ماه های اخیر ، سیاست های حاکم بر اصل ۴۴ را تصویب کردیم . از لحاظ خصوصی سازی که به آن سوی قضیه رفتیم ، یعنی کسانی که طرفدار خصوصی سازی بودند را راضی کرد . مهم این است که در اجراء درست اجراء شود " ( روزنامه دنیای اقتصاد ، یکشنبه ۱۳ دی ۱۳۸۳ ) از این احکام این درمی آید : سیاست " همه با هم " ی که رفسنجانی از آن صحبت می کند ، در واقع تعیین تکلیف با " همه با من " ی هست که تمامی شبکه سرمایه داری بزرگ و مالکیت کلان بازار ، اختاپوس نقدینه گی ، دلالی عریان و بی چهره در تمامی سیستم بوروکراتیک کشور را در بخش " خودمانی سازی " و همراهی با سیاستهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و تابعیت از سیاستهای نیولبرالیستی اقتصاد جهانی و جهانی سازی ، کشور را برای همیشه بدهکار جهان سرمایه ساختند تا راه را برای چپاول آقازاده هایشان هموار نمایند تا " همه با هم " بخورند ، بدرند و بچرند و جامعه به سیری قهقراه تر از آنچه که در نظام پیشین شاهدش بودیم ، نزول نمایدا همان ورشکستگان به تقصیر ، میدان داری کنند و مردم نیز از سر ناگزیری ، فقر ، احتیاج ، بی پولی ، فحشا و گرسنگی ، چپاول و ناامنی ، حقارت و سقوط اخلاقیات ، بیماری و ناعلاجی و غیره به همان کفن دزد قبلی خدا بیامری دهند!!

کاندیداهای خودی در اردوی درون خود، درست بر سر همین " عقلانیت " لحظه که به رای عموم نیازمندی باشند، برای بازارگرایی این و آن و در درون قبیله خودی ، بر جان هم افتاده اند تا از یکدیگر سبقت بگیرند. مهدی کروی که در دوره خاتمی در راس مجلس اسلامی و در سر بزنگاهها در مقام محلل و توپره کش قداست رهبری عمل می کرد ، امروز در نامه بالا بلندی به رفسنجانی اورا مخاطب قرار می دهد و به مودبانه ترین زبان از هاشمی می پرسد : " جنابعالی امروز به صورت علنی یکی از دلایل بازگشت خود به صحنه را نگرانی از طرد نیروهای گرانقدر انقلاب اعلام می کنید. قاعدتاً برای مردم جالب خواهد بود که بدانند شما در برابر رده صلاحیت نیروهای خدمتگزار به کشور و سایر تلاش های علنی برای حذف نیروهای انقلاب، کدام موضع گیری علنی را انجام دادید؟ آیا جنابعالی قبول دارید که در بعضی موارد رفتار خود شما موید روش های حذف و طرد بود؟ کروی برای دفاع از فرصت طلبی های خود بیان می دارد: " البته اینجانب این کار و دفاع از سایر کسانی که صلاحیت آنها به ناحق رد شده بود را نه در روندی کاسبکارانه بلکه به عنوان وظیفه ای ملی و انقلابی تلقی کرده ام... " ( نقد کروی بر بیانیه هاشمی رفسنجانی ، پنج شنبه ۲۹ اردیبهشت ۸۴ ، روزنامه شرق )

اینکه مهدی کروی خود بعنوان یک ورشکسته به تقصیر ، با نامه اش به رفسنجانی ، صحنه فعالیت انتخاباتی را به کشاکش جناحی کشانده است و از وی سوالاتش را طرح می کند ، خود نشانه این است که لحظه را برای پانین آوردن شانه های حریف بر روی تشک کشتی مناسب دیده است ! باید از کروی پرسید: آیا این " وظیفه ای ملی و انقلابی " تا به امروز نمی توانست نه به شیوه " کاسبکارانه " بلکه در روندی منطقی در نقد زندگی سراسر فساد هاشمی رفسنجانی طرح می شد؟ چگونه است که تا دیروز به عنوان رئیس مجلس، توطئه سکوت را بر هر نوع اظهار نظری ترجیح دادی و امروز از سرب بی اعتباری هاشمی رفسنجانی و نفرت میلیونی مردم نسبت به ایشان، شما نیز دعوی خانواده گی را سپر بلای لب فرو بستن تا دیروزتان کردید تا بازار را داغ نگه دارید؟

باید با فریادی رسا بر فرق سر این امامان عامه به سر کوبید : خانه ای که از پای بست ویران است. اینگونه ترفند ها راه به جایی نمی برد!! در مقابل این جنک و دعوای زرگری ، مطبوعات از نگرانی های محمدمعین نامزد جبهه مشارکت هم گزارش می کنند. اضمن ابراز نگرانی طی سخنرانی که در شهر همدان داشت ، تاکید کرد : " حضور پر شور و گسترده مردم، مانع رد صلاحیت من خواهد شد. کسانی که از رد صلاحیت من سخن می گویند از به عرصه آمدن جوانان و نخبگان جامعه احساس خطر می کنند " محمد معین در ادامه اشاره کرد : " امیدوارم انتخابات این دوره فقط یک " نه " بزرگ به گذشته نباشد ، بلکه در کنار نقد کاستی های گذشته ، یک " آری " بزرگ نیز برای فرد انتخاب شونده باشد تا با پشتوانه آن مقتدرانه، موانعی که در برابر اصلاحات و خاتمی مظلوم قرار گرفت را پشت سر بگذارد " معین ضمن ابراز نوعی نگرانی از سیاست حذف شورای نگهبان اعلام می دارد : " در صورت رفتار منطقی شورای نگهبان ، هیچ عاملی برای رد صلاحیت من وجود نخواهد داشت " ( سایت محمد معین سه شنبه ۲۰ اردیبهشت ۸۴ ) در قبال چنین مواضعی رضا خاتمی اعلام می کند : " اگر معین را رد صلاحیت کنند به این معناست که نمی خواهند کوچکترین رقابت را ببینند. " وی ادامه می دهد : " آقای هاشمی برنامه های خودشان را دارند نه ما با ایشان صحبت کردیم و نه ایشان با ما صحبت کرده اند. و حضور ایشان باعث مشکلاتی برای جناح محافظه کار شده است تا برای اصلاح طلبان... " ( همان ماخذ پیشین )

وقتی سخنان معین و رضا خاتمی را در مقابل تبختری پیامبرگونه هاشمی رفسنجانی و بیانیه انتخاباتی قرار می دهیم . آنجاکه با خودخواهی تمام اعلام می کند : " با توجه به شرایط حساس منطقه می آیم تا با شعار همه با هم ، مسیر آبادی ، آزادی ، آسایش و همزیستی مسالمت آمیز با جهانیان را طی کنیم و ایرانی بسازیم ، شایسته نام ایرانی و تاریخ و تمدن ایران " ( ماخذ پیشین ، سه شنبه ۲۰ اردیبهشت ۸۴ ) ما زبونی محمد معین را شاهد می گردیم که ضعف و شکست کاندیدا توری خود را در مقابل موجودیت عریان سیاست آپارتاید حذف و قیچی کردن شورای نگهبان حافظ نظام تا چه حد ، وی را به اغواگری و بهره برداری نسبت به دو خرداد و ما دارد که دیگر یاردنبال " یک آری بزرگ " بگردد.

بیگمان آنچه که تا به امروز مشخص است : همه کاندیدای های به صف شده در مقابل تحریم فعال انتخابات در ۲۷ خرداد ۸۴ توسط توده میلیونی مردمان مان از بهره برداری به خیابان آمدن آنان محروم خواهند ماند . چرا که تا به امروز، مردمان جامعه ما از این امامزاده خیری ندیدند و ترجیح میدهند که به تمام آنان پشت کنند و عطای این حکومتگران را به لقایشان وا بگذارند!!



## خانه از پای بست ویران ...

باری انتخابات را تحریم کنیم و اعتصابات را آغازنمایم . این است آنچه بپاید و آنچه بشاید !!

شنبه 21 مه 2005

### \* با ما ارتباط بگیرید \*

سر دبیر هفته نامه

[arash.k@rahekargar.net](mailto:arash.k@rahekargar.net)

روابط عمومی سازمان

[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)

تلفن عمومی سازمان

49 -40 -6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

[www.radiobarabari.net](http://www.radiobarabari.net)

سایت راه کارگر

[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)

سایت اتحاد چپ کارگری

[www.etehadchap.com](http://www.etehadchap.com)

سایت رادیو صدای کارگران ایران

[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند .

دیروز و امروز و فردا ، شعار تحریم فعال نه یک گزینه منفعل از جانب این گروه و آن دسته و یا آن سازمان و این حزب - هر چند که همه سازمانها و احزاب رادیکال و سوسیالیست و سرنگونی طلب ، به تحریم فعال انتخابات بر آمدند - با این همه انتخاب شعار تحریم فعال ، اتخاذ یک شیوه مبارزه بهنجاری است که جامعه ما از آن به مثابه نا فرمانی بر حکومتگران و نا ممکن ساختن حکومت آنان به خدمت گرفته اند . شعار تحریم فعال و نقشه مند ، با به چالش کشیدن ، همه طرفداران " آزاد سازی انتخابات " ، جانبداران " کاندیداتوری خوشنام " و اجماع تبدیل " انتخابات آزاد " به " رفراندوم " به پیکاری مانند می گردد که جنبش های موجود در سطح جامعه ما : اعتراضات اقیات های ملی ، دانشجویان ، زنان ، پرستاران ، معلمان ، ویلاگ نویسان و روشنفکران مخالف کلیت نظام سانسور و حکومت زور و سرنیزه ، خیزش های گسترده جوانان و مادران اعدامیان و تجمع خاوران و انبوه میلیونی کارگران و بیکاران در همین چند ماه گذشته به روشن ترین بیان به صف آرایبی خود نشسته اند . شعار تحریم فعال با کمتر نسخه از قبل تعریف شده ای ، خود را به اشکال گوناگونی در سطح سراسر کشور تا به امروز نشان داده است . در درون کشور ، آرایش چند گانه ای برای 27 خرداد در تدارک کارمردمان جامعه ما جا گرفته است . دیوار نویسی ، خانه نشینی ، خاموش کردن چراغ ها و شمع روشن کردن ، به درون پارک ها رفتن ، خلوت کردن محدوده صندوقهای رای ، به خیابان آمدن در بعضی نقاط کشور ، تحرکات ایذایی عوامل رژیم را بی پاسخ نگذاستن ، صدور اطلاعیه های روشنگرانه در سطح محلات ، مناطق روستایی و شهری ، بسیج محلات کارگری و صدور قطعنامه ها و تشکیل اجتماعات و افشای برنامه های تا حال اعلام شده کاندیدا ها ، همه و همه تاکتیک های تا حال اعلام شده مبارزین داخل کشور است که هر چه به 27 خرداد نزدیک ترمی شویم ، شعاع عمل آن نیز گسترده ترمی گردد .

در ایران امروز بیش از وقتی ، همه برای برپایی یک جنبش تحریم فعال و فشار کارآمدیه جانبداران شرکت در انتخابات ، جامعه را آیسنتن حوادث غیر قابل پیش بینی کرده است . برای ما جانبداران به انقلاب اجتماعی توده ای ، سازمان یابی جنبش های اعتراضی و اعصابی پایه دار قبل و بعد از انتخابات ، موثرترین گزینه ایست که در هر شرایط راه را بر حکومتگران ضد مردمی خواهد بست . به خط شدن مردمان مان در تلاطم نا برابری های موجود اجتماعی و ایستادگی آنان در برابر هر نوع تجاوز و مداخله سلطه طلبی بیگانه ، سیر رویداد ها را به سمت یک روند مبارزه طبقاتی خواهد کشاند که اولین پیامد مثبت آن درهم شکستن صف دست یابی کاذب " وفاق " و " همه با هم " بیمارگونه است که همه ورشکستگان به تقصیر به دروغ با شعار " امروز فقط اتحاد " و " پرهیز از خشونت " و " راه جویی مسالمت " برای مصونیت جویی خود در راستای هرسازشی برای به اصطلاح حفظ یک پارچه گی و " انسجام ملی " با بیمایه ترین چهره های قرن ، خود را مجاز می شمارند .

شعار تحریم انتخابات ، آغاز اعتصابات ، کارآمد ترین گزینه ای است که کارگران این نیروی عظیم تولید و به حرکت در آورنده گان چرخش زندگی و حیات ، در روز اول ماه مه در برابر نماد انتصابات ریاست جمهوری ، از زبان خود جاری کردند و رفسنجانی را به مانند طاق نسیان " اکبر شاهی " به سینه دیوار زدند و صدای پای محکم خود را به میدان کشاکش این مبارزه نا برابر در میدان آزادی بر زمین کوفتند . مقدم این به صحنه آمده گان میمون و مبارک باد .

## مارکسیسم و دمکراسی

### بخشی از کتاب " کدام سوسیالیسم " محمد رضا شالگونی

اکنون، در میان هیاهوی تبلیغاتی گسترده‌ای که بدنبال شکست "سوسیالیسم موجود" بر خاسته است، رایج‌ترین نغمه‌ای که دشمنان سوسیالیسم و نیز خیل سرخوردگان از آن در همه جا سر می‌دهند، این است که مارکسیسم با منطق دمکراسی بیگانه است. این ادعا با چنان قاطعیتی بیان میشود که هرکس درک روشنی از مفاهیم مارکسیستی نداشته باشد، گمان می‌کند با یکی از بدیهیات مسلم روبروست. البته هیچ چیز شگفت‌انگیزی در این ماجرا وجود ندارد. مارکسیسم بحثی در باره حشره‌شناسی نیست، بلکه روی حساس‌ترین مسائل زندگی اجتماعی انسانها انگشت می‌گذارد. بنابراین نسبت به آن نمیتوان بیطرف ماند. هرکس بسته باینکه در مشاجرات و منازعاتی که هر روز و هر ساعت در سراسر سیاره ما بر سر این مسائل جریان دارند، کجا ایستاده باشد، برخورد عاطفی خاصی با آن خواهد داشت. و طبیعی است همه آنانی که عاطفه منفی در برابر آن دارند و نسبت به آن کینه می‌ورزند، اکنون فرصتی طلایی برای لجن مال کردن آن در اختیار دارند. اما آنچه در نبرد کنونی اندیشه‌ها قدرت تهاجمی دشمنان مارکسیسم را مضاعف میسازد، این است که آنان از مهماتی که در زراد خانه "سوسیالیسم موجود" ساخته و پرداخته شده‌اند، بیشترین استفاده را می‌کنند. در واقع مشکل نبرد کنونی صرفاً این نیست که در شرایط دشوار ناشی از فروپاشی "سوسیالیسم موجود" جریان دارد، بلکه همچنین این است که مارکسیسم با مفاهیم و معیارهای ساخته و پرداخته "سوسیالیسم موجود" مورد داوری قرار می‌گیرد، هم از طرف دشمنان مارکسیسم و هم از طیف بخش مهمی از هواداران آن، و این مخصوصاً در رابطه با دمکراسی چیزی جز مسخ مارکسیسم نیست. زیرا "سوسیالیسم موجود" برای توجیه خود و مشروعیت بخشیدن به خود، غالب مفاهیم مارکسیستی مربوط به دمکراسی را کاملاً مسخ کرده و سیستم کاملی از مفاهیم سیاسی بوجود آورده است که ربطی به مارکسیسم ندارد. در حقیقت تلاش برای رها شدن از دست این مفاهیم مسخ شده مزاحم یکی از وظایف کنونی کمونیستهاست که بدون آن تجدید سازماندهی جنبش کمونیستی و پیروزی در نبرد ایدئولوژیک کنونی با دشمنان سوسیالیسم امکان ناپذیر است، اگر کمونیستها خود را از دست این مفاهیم مسخ شده برهاند، مقابله با تبلیغات دشمنان سوسیالیسم و مارکسیسم به مراتب آسانتر و موثرتر خواهد بود. در این جا بگذاردیم ضمن کنار گذاشتن این مفاهیم مسخ شده محوری‌ترین ادعاهای دشمنان مارکسیسم را در باره برخورد مارکسیسم با دمکراسی باختصار بررسی کنیم.

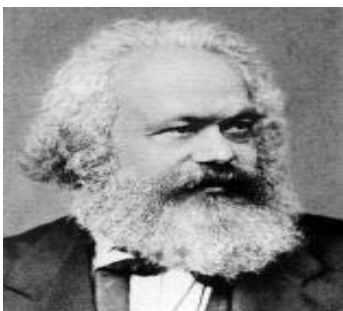
### مارکسیسم بزرگترین جریان دمکراتیک جهان ما

همه کسانی که می‌کوشند مارکسیسم را با دمکراسی بیگانه نشان بدهند، بیش از هر چیز به کردار دولتهائی اشاره میکنند که خود را مارکسیست میدانند. یعنی که می‌گویند مارکسیسم در عمل مساویست با نقض دمکراسی. در باره اینکه این دولتها محصول عملی نظریه مارکسیستی هستند یا نه بعداً صحبت می‌کنیم. اما خلاصه کردن کارنامه عملی مارکسیسم در کردار این دولتها، جز تحریف کامل تاریخ صد و چهل سال گذشته جهان ما چیز دیگری نیست. کسی نمیتواند انکار کند که پاره‌ای از احزاب کمونیست گاهی بنام مارکسیسم اعمال ضد دمکراتیک فاجعه‌باری مرتکب شده‌اند و حتی جنایات وحشتناکی را سازمان داده‌اند. اما در جنبش عظیمی که (بقول یکی از مخالفانش) "در دنیای امروز فقط مذاهب بزرگ میتوانند با جاذبه و نفوذ آن رقابت کنند." آیا اگر جز این بود عجیب نبود؟ کدام جریان فکری بزرگی را می‌شناسید که در عمل، گاهی دقیقاً بنام آن، نقیض اصول مسلم آنرا انجام نداده باشند؟ اگر میخواهیم مارکسیسم را در عمل بررسی کنیم، باید

این حقیقت انکارناپذیر را بخاطر داشته باشیم که از انتشار "مانیفست کمونیست" باینسو، در سراسر جهان هر پیکار بزرگی که برای دمکراسی صورت گرفته، اگر بوسیله جنبش کمونیستی سازمان نیافته بوده، دست کم از حمایت کامل آن برخوردار بوده است. هر حوزه‌ای از پیکار دمکراسی را در نظر بگیرید، کمونیستها را استوارترین رزمندگان آن خواهید یافت، تاکنون چه کسانی بیشتر از کمونیستها و قاطع‌تر از آنها برای آزادیهای سیاسی جنگیده‌اند؟ معمولاً آزادی تشکل را حساس‌ترین آزادی سیاسی می‌نامند که با دشواری زیادی بدست می‌آید، سهمی که کمونیستها تا کنون در مبارزه برای آن داشته‌اند، با سهم هیچکس قابل مقایسه نیست. پیکارهای بزرگی را که علیه نژاد پرستی صورت گرفته است در نظر بگیرید؛ کدام جریان سیاسی باندازه مارکسیسم در این جبهه جنگیده است؟ آیا نقش تعیین کننده کمونیستها را در مبارزات ضد فاشیسمی میتوان فراموش کرد؟ امروز ظاهراً همه از مبارزات آزادی‌بخش سیاهان آفریقای جنوبی دفاع می‌کنند. اما این مبارزات همین امروز شروع نشده‌اند بلکه هفتاد سال پیشینه تاریخی دارند. در طول این مدت چه کسانی این مبارزات را سازمان داده‌اند و چه کسانی از آنها حمایت کرده‌اند؟ سهم کمونیستها در پیش‌راندن این مبارزات بزرگتر از آنست که کسی بتواند انکارش کند. اما سهم رهبران باصطلاح "دنیای آزاد" چطور؟ آیا آپارتاید بدون حمایت همه جانبه آنها میتوانست این همه مدت دوام بیاورد؟ از برکت انقلابات ضد استعماری، ظاهراً دیگر از "رسالت انسان سفید" و "رسالت انسان اروپائی" برای تمدن کردن ملل دیگر سخنی گفته نمی‌شود و بسیاری از روشنفکران لیبرال دیگر دوست ندارند بحثهای پرطمطراقی را که همین پنجاه سال پیش اسلافشان علناً در "جامعه ملل" در باره "حق قیومت" بر ملل عقب مانده می‌کردند، بیاد بیاورند. اما چه کسانی این انقلابات را سازمان دادند یا از آنها حمایت کردند و چه کسانی علیه آنها جنگیدند؟ این سئوال در باره گذشته دور نیست. کافی است از مردم نامیبیا یعنی ملتی که اخیراً به استقلال سیاسی دست یافت، بپرسید که در مبارزه برای رهائی چه کسانی در کنار آنها جنگیدند و چه کسانی در برابرشان؟ همین سئوال را می‌توانید در باره جنبشهای عظیم دهقانی قرن ما و در باره جنبش رهائی زنان و سایر جنبشهای دمکراتیک طرح کنید. در تمام این جنبشها قاطع‌ترین مواضع به مارکسیستها تعلق داشته‌اند و جای آنان عموماً در صف مقدم مبارزه بوده است. بی‌تردید یک قرن گذشته عصر بزرگترین پیکارهای توده‌ای برای آزادیهای سیاسی و حاکمیت مردم بوده است. عصری که پاره‌ای از نظریه‌پردازان لیبرالیسم به تبعیت از خوزه ارتگانی کاست، فیلسوف اسپانیولی با وحشت آنرا عصر "عصیان توده‌ها" نامیده‌اند. آیا عروج مارکسیسم در چنین عصری محصول یک تصادف بوده‌است؟ ویل دورانت، مورخ آمریکائی، جائی به طنز از مارکس به عنوان "پیامبر سنگرهای خونین خیابانی" یاد می‌کند! (صرفنظر از مقصود او، این یک حقیقت است. مارکسیسم در طول مدتی بیش از یک قرن و در گستره‌ای به وسعت سراسر سیاره ما پرحاذیه‌ترین جریان فکری در سنگرهای خونین آزادی بوده‌است. آیا این بهترین کارنامه عملی نیست؟ فقط با زیر پا گذاشتن تمام واقعیات میتوان در این حقیقت که مارکسیسم بزرگترین جریان دمکراتیک جهان ماست و بیش از هر جریان فکری و سیاسی دیگر در پیشبرد پیکار دمکراسی نقش داشته است، تردید کرد. این حقیقت در تاریخ معاصر کشور خود ما نیز انکار ناپذیر است. در دوره هفتاد سال اخیر تاریخ ایران، مارکسیسم بزرگترین و قاطع‌ترین جریان مبارزه برای دمکراسی بوده است. این روزها که بخش مهمی از روشنفکران طبقات میانی ایران برای هم‌رنگ شدن با اوضاع و احوال جهانی، به فراموش کردن مسئولیتها و بی مسئولیتی‌های خود در رابطه با دو رژیم استبدادی پیش و پس از انقلاب بهمن نیاز شدیدی دارند، نه فقط نقش تعیین‌کننده جنبش چپ ایران را در مبارزات دمکراتیک تاریخ معاصر ایران انکار می‌کنند، بلکه می‌کوشند آنرا نیروئی مخالف با دمکراسی قلمداد کنند. و غالباً برای اثبات ادعای خود نیز به همکاری چهار پنج ساله حزب توده و ملحقان آن با جمهوری اسلامی استناد می‌کنند. اما این خود جز یک تلاش ضد دمکراتیک چیز دیگری نیست، زیرا با لجن مال کردن نیروهای دمکراسی فقط به طولانی‌تر شدن عمر استبداد میتوان کمک کرد. خلاصه کردن کارنامه سیاسی جنبش چپ ایران در کارنامه حزب توده و حتی

## مارکسیسم و ...

سطح يك دولت ايدئولوژيك \_ كه ضرورتاً يك دولت غير دمكراتيك است تنزل ميدهد و ثانياً به موجوديت مارکسيسم همچون يك نظريه علمي پايان ميدهد و آنرا به سطح يك شريعت فرقه‌اي ميراند و از آن بدتر، به صورت پوشش نظري يك رژيم استبدادي در مي‌آورد. هر كس كه با آثار كلاسيك‌هاي مارکسيسم آشنائي داشته باشد، خوب ميداند كه مارکسيسم نه فقط توصيه نمي‌كند دولت سوسياليستي از ايدئولوژي خاصي تبعيت كند، بلكه دولت ايدئولوژيك را دولتي غير دمكراتيك ميداند و با چنين دولتي تحت هر عنواني كه باشد، مخالف است. براي روشنتر شدن مطلب فقط به چند برخورد نمونه از مارکس و انگلس و لنين اشاره مي‌كنم. نمونه‌اي از نوشته‌هاي اوليه مارکس: "در باره مساله يهود" مقاله‌اي است كه مارکس در اواخر سال 1843 نوشته است. او در اين مقاله از تلاش يهوديان آلمان براي دست يافتن به آزادي مذهبي و حق شهروندي برابر دفاع مي‌كند و در مقابل برونپاوتر- يكي از "هگل‌هاي جوان" كه از موضعي "چپ" نمايانه مدعي است كه يهوديان بدون رها كردن خود از دست مذهبشان نمي‌توانند به آزادي دست يابند. آزادي مذهب را يكي از اصول "حقوق بشر" و يكي از الزامات "آزادي سياسي" ميداند. و دولت مسيحي و هر دولت مذهبي را كه ضرورتاً ناقص آزادي عقیده است، "دولت ناقص" برچاي مانده از دوران فئودالي مي‌نامد و مي‌گويد دولت معاصر كاملاً تكامل يافته فقط ميتواند "دولت دمكراتيك مبتني بر نمايندگان" باشد. و بعنوان نمونه چنين دولت كاملاً تكامل يافته از ايالات متحد آمريكا شمالي ياد مي‌كند كه در قانون اساسي آن آزادي مذهب به رسميت شناخته شده و از مذهب دولتي خيري نيست و اين در حالي است كه در آن كشور مردم بيش از جاهاي ديگر مذهبي هستند.



و نتيجه مي‌گيرد كه "دولت سياسي" كمال يافته، دولتي است كه هرنوع تمايز "غير سياسي" از قبيل تمايزات ناشي از تبار، رده، اجتماعي، آموزشي، شغل و مذهب را در شهروندان نادیده بگيرد. البته مارکس در همين مقاله جاي هيچ ابهامي باقي نمي‌گذارد كه آزادي سياسي هر چند گام بزرگي است به پيش ولي نه فقط به معنای آزادي اجتماعي و برابري واقعي شهروندان نيست بلكه زمينه مساعدی است براي گسترش نابرابري جامعه مدني، كه بر بستر شيوه توليد سرمايه‌داري صورت مي‌گيرد. او در "خانواده مقدس" كه سال بعد همراه با انگلس نوشت در ادامه همين مباحثه با باوئر يادآوري كرد كه اصرار او بر درك آشفته‌اش از آزادي سياسي و آزادي اجتماعي، در دولت مطلوب او ميتواند به محروميت سياسي يهوديان و مسيحيان و حلقه‌اوي شدن آنان بيانجامد. زيرا اگر چنين دولتي بخواهد بنام "فلسفه انتقادي"، پيروان مذاهب را از دست اعتقادات مذهبي‌شان "برهاند"، ناگزير خواهد شد آنها را بخاطر اعتقاداتشان تحت تعقيب قرار دهد(2). اما اين فقط مارکس جوان نيست كه در مقابل دولت بورژوازي از آزادي مذهب دفاع مي‌كند. انگلس نيز در سال 1878 دورينگ را بخاطر اينكه مذهب در جامعه سوسياليستي آينده مذهب را ممنوع كند، مورد انتقاد قرار ميدهد و مي‌گويد چنين كاري به مذهب نيرو خواهد بخشيد و عمر آنرا طولاني‌تر خواهد ساخت(3). بايد توجه داشت كه اين نظر از طرف كساني بيان مي‌شود كه مذهب را افهون مردم مي‌دانند و معتقدند براي رهائي وجدان مردم از چنگ آن بايد مبارزه كرد(4) بنا بر اين آنها عليرغم مخالفتشان با مذهب، از آزادي مذهب دفاع مي‌كنند، زيرا معتقدند كه دولت نبايد عقیده‌اي را بر مردم تحميل

خلاصه كردن تاريخ حزب توده به دوره چهارم پنج ساله ياد شده فقط با انكار مسلمات تاريخ معاصر ايران امكان پذير است. من از شمار كساني هستم كه نه فقط به لحاظ سياسي كه به لحاظ شخصي نيز از همكاري جنايتكارانه حزب توده و ملحقات آن با جمهوري اسلامي، زخمهاي عميقي در دل دارند، و هرگز فراموش نمي‌كنم كه دست سازمان دهندگان آن همكاري به خون عزيزترين كسانم آلوده است. اما اعتقاد دارم كه خلاصه كردن تاريخ حزب توده به دوره ياد شده، بي احترامی به تلاشها، رنجها و قهرمانی‌هاي هزاران زن و مردی است كه در ارتباط با حزب توده براي آزادي و عدالت اجتماعي جنگيده‌اند. فراموش نكنيم كه درخشانترين، پربارترين و در عين حال طولاني‌ترين دوره مبارزات دمكراتيك كشور ما دوره‌اي كه حق مداخله در "سياست" از انحصار محافل و مجالس طبقات بالا خارج شد و مردم كوچه و خيابان مزه آنرا چشيدند دوره فترت دوازده‌ساله‌اي است (از شهريور 1320 تا 28 مرداد 1332) كه ميان ديكتاتوري اول و دوم خاندان پهلوي بوجود آمد. و حزب توده سگانه تقريباً بي منازع مبارزه براي دمكراسي، روشنگري و ترقي‌خواهي اين دوره بود. اين به معنای تعريف و تمجيد از رهبران حزب توده نيست، مگر ميشود يك جنبش وسيع توده‌اي را فقط با شخصيت رهبران آنها با پاره‌اي از سياستهاي آنها توضيح داد؟ بر عكس ابعاد عظيم بي‌عرضگي‌ها و فرصت‌طلبی‌هاي اكثريت رهبران حزب توده هنگامی آشكار ميگردد كه اهميت جنبش وسيعی كه آنها به شكست‌اش كشاندند دريافته شود. تردیدی نيست كه جنبش چپ ايران در طول تاريخ موجوديتش كزي‌هاي زيادی داشته و اين كزي‌ها گاه ابعادي فاجعه بار پيدا ميكرده‌اند. بررسی سريع و دقيق علل و عوامل بوجود آورنده اينها از واجبات ماست. اما وقتي عملة واكزه پنهان و آشكار استبداد سابق و پادوها و دلالات رانده شده استبداد حاكم به بهانه انتقاد از كزي‌ها، مبارزه عليه جنبش چپ ايران را يكي از الزامات مبارزه براي دمكراسي قلمداد مي‌كنند و خود را دمكراتيك مادر زاد جا مي‌زنند، ساده لوحی است اگر نبينيم كه فاجعه دیگری در شرف تكوين است، و خيانت به دمكراسي و زحمتكشان اين كشور است اگر به مقابله با آن بر نخيزيم. از سالهاي تكوين ديكتاتوري رضاخانی تاكنون جنبش چپ ايران كه در سازمانها و جريانهاي گوناگون و گاه حتی متضاد موجوديت داشته و با روايتهاي مختلف از مارکسيسم الهام گرفته، هميشه بزرگترين و قاطع‌ترين نيروي دمكراتيك ايران بوده و عليرغم ضعفا و تناقضاتش، در تمام اين مدت سرنوشت مبارزه براي دمكراسي بنحوي تعيين كننده به سرنوشت اين جنبش بستگی داشته است. انكار اين حقيقت مسلم تاريخ معاصر ايران، از طرف هر كس و با هر نيتی كه صورت بگيرد، نهايتاً اقدامی است عليه جنبش آزادي‌خواهي مردم ايران.

### مارکسيسم با هرنوع دولت ايدئولوژيك مخالف است

برگرديم به ماجرای دولتهای كه خود را مارکسيست ميدانند، آیا اين دولتها آنگونه كه خود آنها و نيز مخالفان مارکسيسم ادعا مي‌كنند محصول عملي نظريه مارکسيستي هستند؟ مقايسه تاكيدات مكرر مارکسيسم بر خود حكومتي مردم همچون بنياد سياسي جامعه سوسياليستي، با خصلت غير دمكراتيك دولتهای حاكم در كشورهاي سوسياليستي موجود كافي است تا به اين سوال پاسخ منفي بدهيم. چنين مقايسه‌اي نشان ميدهد كه دولتهای سوسياليستي موجود نه محصول بعمل در آمدن نظريه مارکسيستي كه نتيجه وارونه شدن عملي آن هستند. در باره علل اين وارونه شدن هر نظري داشته باشيم، خود آن را نمي‌توانيم انكار كنيم. نقدترين شاهد اين وارونه شدن همين ادعای مارکسيست بودن آنهاست. در واقع روشنترين دليل كساني كه اين دولتها را محصول عملي نظريه مارکسيستي ميدانند، ادعای خود اين دولتهاست كه مارکسيسم را رسماً اصل راهنمای خود اعلام مي‌كنند. اما يك "دولت مارکسيست" پيش از هر چيز دهن كجی به مارکسيسم است. زيرا دولتي كه مارکسيسم را به نظريه رسمي دولتي تبديل مي‌كند، با همين كار اولاً خود را به

## مارکسیسم و ....

کند. و حتی فراتر از این، معتقدند که نباید امکاناتی برای دولت فراهم آورده شود که با استفاده از آنها بتواند عقیده‌ای را بر مردم تحمیل کند. مثلاً مارکس در "نقد برنامه گوتا" به سوسیال دموکراتهای آلمان که در برنامه‌شان خواهان "آموزش ابتدائی بوسیله دولت" شده‌اند، اعتراض می‌کند و می‌گوید تا مبنای هزینه‌های تحصیل رایگان از طرف دولت یک چیز است و معرفی دولت بعنوان "آموزش دهنده مردم" چیزی دیگر، نفوذ حکومت و کلیسا بیگسان باید از مدارس حذف شود. و با طنزی گزنده اضافه می‌کند که این دولت است که به آموزشی خیلی سخت از طرف مردم نیاز دارد (5). (لنین نیز مانند مارکس و انگلس بارها از آزادی مذهب دفاع می‌کند. مثلاً او در سال 1912 در آستانه انتخابات دوما چهارم به لیبرالهای روسیه که از ترس غلبه کثیثشان در انتخابات دوما خواهان ممنوعیت فعالیت سیاسی آنها هستند، انتقاد می‌کند و می‌گوید "دمکراتها هرگز نمی‌توانند این نظر را داشته باشند که کثیثشان نباید در امور سیاسی شرکت کنند.

این یک نظر فوق ارتجاعی است و فقط به ریاکاری رسمی منتهی می‌شود و نه چیز بیشتر. هر اقدامی که برای محروم ساختن گروه یا بخش خاصی از جمعیت از سیاست و از مبارزه طبقاتی اتخاذ شود، در عمل ناممکن و غیر قابل اجرا خواهد بود... دمکراتهای کارگر از آزادی مبارزه سیاسی همه، از جمله کثیثشان طرفداری می‌کنند ما با شرکت کثیثشان در مبارزه انتخاباتی، در دوما و غیره مخالف نیستیم، بلکه فقط با امتیازات قرون وسطانی روحانیت مخالفیم." (6) (حتی بعد از برقراری دولت شوروی نیز، بلشویکها آزادی مذهب را نقض نکردند، مثلاً در برنامه دوم حزب بلشویک که در کنگره هشتم آن حزب در مارس 1919 تصویب شد، ضمن اینکه از ضرورت مبارزه با خرافات مذهبی سخن گفته می‌شود، آزادی مذهب برسمیت شناخته می‌شود و مذهب امری خصوصی تلقی می‌گردد.) (7) اما مارکسیسم تنها با تحمیل این یا آن ایدئولوژی از طرف دولت بر مردم مخالف نیست، بلکه با تبدیل سوسیالیسم به یک ایدئولوژی نیز مخالف است و این نکته‌ای است که کلاسیکهای مارکسیسم دائماً بر آن تأکید می‌کنند. مثلاً انگلس در سال 1847 در پاسخ به نظرات یک لیبرال دمکرات آلمانی بنام کارل هاینسن که کمونیسم را یک ایدئولوژی تلقی می‌کند، چنین می‌گوید: "آقای هاینسن گمان می‌کند کمونیسم مسلک خاصی است که از اصل نظری معینی که همچون هسته مرکزی آنست و نتایج دیگر از آن استنتاج می‌شوند، ناشی می‌گردد. آقای هاینسن کاملاً در اشتباه است. کمونیسم یک مسلک نیست بلکه یک جنبش است، و نه از اصول بلکه از واقعیت‌ها ناشی می‌شود. کمونیستها بعنوان نقطه حرکت خود نه بر این یا آن فلسفه، بلکه بر کل جریان تاریخ پیشین و بویژه بر نتایج بالفعل آن در کشورهای متمدن در حال حاضر تکیه می‌کنند...." (8)

همین نکته را مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست" نیز به صراحت مورد تأکید قرار می‌دهند: "کمونیستها در مقابل احزاب دیگر طبقه کارگر، حزبی جداگانه تشکیل نمی‌دهند. آنان جدا از منافع کل پرولتاریا منافعی ندارند. آنان اصول فرقه‌ای خاصی برای خودشان اعلام نمی‌کنند که جنبش کارگری را با آنها شکل و سازمان بدهند...." (9) و بر مبنای چنین درکی از سوسیالیسم است که آنان از کمون پاریس با تمام نیرو دفاع می‌کنند و آنرا نخستین نمونه دولت کارگری و سوسیالیستی معرفی می‌کنند، در حالیکه در کمون طرفداران مارکسیسم کاملاً در اقلیت بودند و بقول مارکس "اکثریت کمون نه به هیچ وجه سوسیالیست بود و نه می‌توانست باشد" (10) چنین نظرات و موضع‌گیری‌هایی بنا به مصلحت و بافتضای شرایط صورت نمی‌گیرند بلکه در بنیادیترین جز نظریه مارکسیستی، یعنی ماتریالیسم تاریخی، عمیقاً ریشه دارند. زیرا بر پایه درک ماتریالیستی از تاریخ، اندیشه‌ها و نظرات بوسیله واقعیت اجتماعی اقتصادی مشروط می‌شوند. بنابراین هر نوع نسخه پیچی برای جامعه‌ای که هنوز وجود ندارد، جز تحمیل طرحی از پیش ساخته که قاعدتاً بسیاری از پیش داورهای تدوین‌کنندگان را با خود دارد، بر نسلهای آینده معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد. به همین دلیل مارکس و انگلس هیچ طرحی

برای جامعه سوسیالیستی ارائه نمی‌دهند و هر تلاشی در جهت تدوین چنین طرحی را "احمقانه، بی فایده و حتی ارتجاعی" (11) میدانند و با تمسخر از آنها بعنوان "دستورالعملهایی برای غذایی‌های آینده" (13) یاد می‌کنند. طبیعی است این درک از سوسیالیسم که در مقابل همه آنانی که بنام اصولی ابدی و مقدس برای نسلهای آینده قانونگذاری می‌کنند. (13) ایستاده است، هرگز نمی‌تواند با دولت ایدئولوژیک، تحت هر نامی که باشد، همسازی داشته باشد. بنابراین به جرات میتوان گفت که دولت مارکسیستی، دولتی که مارکسیسم را به نظریه رسمی دولتی تبدیل می‌کند و بر جامعه تحمیل مینماید، دولتی است درضدیت آشکار با نظریه مارکسیستی!

### منابع:

- 1) "لذت فلسفه"، نوشته ویل دورانت، ترجمه بفارسی توسط عباس زریاب خوئی.
- 2) "در باره مساله یهود" کلیات مارکس و انگلس، ترجمه انگلیسی، ج 3، ص 146\_174، و "خانواده مقدس"، ج 4، ص 95\_94 و نیز برای توضیحات روشنگر هال درپیر در این باره، مراجعه شود به "تئوری انقلاب کارل مارکس"، ج 1، ص 123\_109
- 3) "آنتی دورینگ"، انتشارات پروگرس، چاپ 1978، ص 85.380 (ترجمه انگلیسی، 4) ("در این مورد مثلاً نگاه کنید به نظر مارکس در "نقد برنامه گوتا" که میگوید یک حزب کارگری فقط نباید به دفاع از آزادی مذهب دفاع کند بلکه باید برای رهائی وجدان مردم از دست خرافات مذهبی تلاش نماید. گزیده سه جلدی آثار مارکس و انگلس، ج 3، ص 29) ترجمه انگلیسی.)
- 5) همانجا، ص 28.
- 6) "لیبرالها و کثیثشان"، کلیات لنین، ج 18، ص 28.227) انگلیسی)
- 7) "الغیای کمونیسم" نوشته بوخارین و پرنوپراژنسکی در توضیح برنامه حزب بلشویک، ص 301.305 و 445، از انتشارات پنگون، 1969.
- 8) "کمونیستها و کارل هاینسن، کلیات مارکس و انگلس، ج 6، ص 303
- 9) همانجا، ص 497.
- 10) نامه مارکس به دوملانیون هونیر، گزیده مکاتبات مارکس و انگلس، ص 318.
- 11) به نقل از آلف نوو، "سوسیالیسم دست یافتنی"، چاپ 1983، ص 10
- 12) کاپیتال، ج 1، ص 26، انتشارات پروگرس، چاپ 1977) انگلیسی)
- 13) این تعبیر به آگوست بلانکی تعلق دارد که در انتقاد به طرح‌های سوسیالیستی تخیلی برای جامعه آینده می‌گفت "یکی از مضحک‌ترین گستاخی‌های ما این است که ما وحشیها، ما نادانها، خود را همچون قانونگذارانی برای نسل‌های آینده قلمداد می‌کنیم". به نقل از هال درپیر، "نظریه انقلاب کارل مارکس"، ج 1 ص 101

\*\*\*\*\*

## پاسخ حسن حسام به پرسشهای مجله آرش باید با مداخله آمریکا مخالفت کرد

### پرسش آرش :

در شرایط حساس کنونی ایران و جهان، نظر شما در باره «نامه‌ی سرگشاده به مردم آمریکا» - ابراز مخالفت تعدادی از ایرانیان به همراه روشنفکران خارجی، به حمله‌ی نظامی آمریکا به میهنمان - و بیاتیه تحلیلی 565 نفر از فعالان سیاسی و دانشجویی ایران « راهکار حتمی و نهایی، گردن نهادن به رأی و اراده ملی است»، چیست؟ آیا از این نامه و بیاتیه حمایت می‌کنید یا نه؟ چرا؟

### پاسخ حسن حسام :

در پاسخ به بخش اول سؤال شما باید بگویم که من بدون هیچ شرط و شروط و اما و اگر مخالف مداخله‌ی خارجی در ایران هستم. سرنوشت مردمان سرزمین ایران را، خودشان تعیین می‌کنند و به هیچ قیمتی، نیاز ندارند.

اگر تجربه‌ی افغانستان و عراق هم در کار نبود، نتایج عمل‌کرد دول استعمارگر کهنه و نو جلوی رویمان قرار دارد. آنها هم، چون ادعای امروز «عموسام» مدعی بودند که تمدن، پیشرفت و آزادی را به میان «ملل عقب مانده» می‌برند و غارت «بیدریغ» و همه‌جانبه انسانی، مادی و معنوی ملل آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین با همین داعیه‌های «بشر دوستانه!» صورت گرفته است. آنها آمدند، بساطشان را پهن کردند، همه چیز را ویران کردند، همه چیز را بردند و برای آب کردن بنجل‌هایی که تاریخ مصرفشان در کشورهای مترویل سرآمده بود، بازار مصرف درست کردند و در این راستا برای تحکیم موقعیتشان حکومت‌های دست نشانده و آدم‌خواری مستقر کردند که اساس وظیفه‌شان به انقیاد در آوردن ملت خودشان است و خفه کردن صدای هر انسانی که برابری و آزادی و استقلال را فریاد می‌کشد. همین دست نشانده‌های دیکتاتور هم اگر پیش می‌آمد و سری بالا می‌آوردند و غرولندی می‌کردند، با کودتایی، توطئه‌ای و ترفندی از قدرت آقا داده پایین کشیده می‌شوند تا گردن کلفت آدم‌خوار نوکر صفت دیگری را به جای او بگذارند. اما اگر کار خفه کردن صداهای آزادی خواهان، استقلال طلبانه و برابری جوی را دیکتاتورهای دست نشانده قادر نباشند به عهده بگیرند، خودشان بدون هیچ پرده پوشی به میدان می‌آیند و کار را یکسره می‌کنند. چنان‌که با آلدن‌ها، سوکارنوها، مصدق‌ها.... چنین کردند.

امپریالیسم آمریکا که امروزه سرکردگی این چپاول جهانی را به عهده دارد، زیر چتر مدیریت دارو دسته‌ی بوش و به برکت یازده سپتامبر - که دست‌های خودش هم در کار پرداخت آن به کار بوده - با نام مبارزه با تروریسم و آزادی و حقوق بشر! به کار تغییر نقشه‌ی جغرافیایی خاور میانه مشغول است تا تضاد منافع‌اش را با شرکای اروپایی به نفع انحصار غارت برای خود حل کند. در راه اجرای این استراتژی غارت‌گرانه از عراق آغاز کرده و ایران را در نوبت بعدی هدف تجاوز خود قرار داده است. همان‌طور که قبلاً هم طالبان دست نشانده خود را به زیر کشیده بود تا آدمی مثل کرزای را به جای آن بگذارند. امروزه هم صدام دیکتاتور را که خود پرورش داده و پروارش کرده بود، از قدرت پایین کشیده و دنبال جانشین مطلوب می‌گردد. حاصل کار هر چه باشد، نقداً عراق را با خاک یکسان کرده، تمام امکانات پیشرفت و زیر ساخت اقتصادی، اجتماعی آن را نابود کرده، ده‌ها هزار عراقی را به خاک و خون کشیده و امکان تکه تکه کردن عراق را در صورت لزوم تدارک می‌بیند.

با چنین نتایج مشعشعی! که نه از تانک نشان مانده و نه از تانک‌نشان، نیروهایی در ایران بلا کشیده به «عمو سام» به عنوان ناجی‌شان امید بسته‌اند تا بیاید و شر جمهوری اسلامی را از سرشان کم کند!!

این نیروها هر قدر هم خیالاتی شده باشند و هر نقشه «خیری» که در سر داشته باشند یک چیز در موردشان صادق است و آن بدون هیچ تردیدی عدم اعتقاد و اعتمادشان به نیروی لایزال مردم است. آنان چون از رادیکالیسم جنبش توده‌ای وحشت دارند، تنها و تنها تحول از بالا را ممکن می‌دانند. حالا هم پس از شکست

جنبش اصلاح طلبانه‌شان - به امام زمان زمان که حی و حاضر است، امید بسته‌اند! تا سوار به بمب افکن‌های فوق مدرن و با تمام پال و کویال نظامی و سیاسی‌اش بیاید و پوزه جمهوری اسلامی را به خاک بمالد و کشور را مثل یک دسته‌ی گل، سرشار از «آزادی و رفاه و عدالت» تحویل‌شان دهد و برایشان یک حکومت مترقی و مامانی و حقوق بشری راه بیندازد و به خیر و خوشی دم‌اش را روی کولش بگذارد و برگردد به بنگه‌دنیا!! آدم باید مغز آن حیوان نجیب دراز گوش را خرده باشد که چنین خام سر و آرزو به دل منتظر معجزه ایستاده باشد!

با یک حساب سرانگشتی می‌توان دریافت که هر نوع مداخله دول خارجی از جمله و به ویژه آمریکا، مخصوصاً نوع نظامی‌اش در ایران چند ملیتی هفتاد ملیتی که نقطه‌ی استراتژیک خاور میانه و شاهراه نفت و تجارت منطقه است، هزاران بار خونبارتر و سیاه‌تر از تجربه عراق و موارد قبلی آن است. از خسارات جبران ناپذیر انسانی، فنی، مالی و اجتماعی که بگذریم لگد مال کردن بیشتر از پیش منافع اکثریت عظیم مردمان بلا کسیده ایران، مزد و حقوق بگیران و از جمله چشم‌انداز تجزیه ایران را می‌تواند به دنبال داشته باشد.

بیزاری عمومی و اراده اکثریت مردمان ایران در برانداختن تمامیت رژیم ماقبل تاریخ و مدافع عقب ماندن‌ترین نوع ارتجاع سرمایه‌داری امری روشن و قطعی است. در یک کلام مردم، رژیم اسلامی ایران را کلاً نمی‌خواهند. این را در دو انتخابات به روشنی نشان داده‌اند و می‌خواهند سر به تنش نباشد. اما، نیروهایی خواسته یا ناخواسته به وکالت فضولی به جای مردم ایران به سوی آمریکا دست کمک دراز کرده‌اند، عملاً با جهان‌خواران همدستی می‌کنند برای نابودی ایران و ایرانیان. سرنگونی رژیم جمهوری اسلام ایران و پایان دادن به مصیبت حضور او و رسیدن به برابری و دموکراسی، جمهوری و آزادی تنها توسط اکثریت عظیم مردم ایران ممکن است و لاغیر.

آنانی که از اعمال این اراده باشکوه می‌ترسند و از به میدان آمدن کارگران و زحمت‌کشان، زنان و جوانان و خلق‌های ایران هراس دارند و در یک کلام از انقلاب می‌ترسند، به عمو سام دخیل بسته‌اند تا جابجایی «بی دردسر» صورت بگیرد. حال آن‌که مداخلات نظامی دول امپریالیستی برای به زیر کشیدن حکومت‌های استبدادی خاورمیانه و از جمله به ایران ولایت زده، جز خانه خرابی و ویرانی حاصلی به بار نخواهد آورد.

در چارچوب همین نگاه مختصر، من؛ هم از «نامه‌ی سرگشاده به مردم آمریکا» که توسط گروهی از ایرانیان خارج از کشور تهیه شده حمایت می‌کنم و هم از بیاتیه‌ی جدیدی که گروهی از فعالین سیاسی کشور زیر نام «آزادی آر، سلطه آمریکا نه» منتشر کرده‌اند.

نه تنها باید با مداخله نظامی آمریکا مخالفت کرد، بلکه باید با مداخله همه‌ی قدرت‌های امپریالیستی تحت هر نام و در هر جای جهان مخالفت کرد. امر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در تمامیت‌اش البته به عهده مردمان ساکن ایران است. حق تعیین سرنوشت، حق مردمی است که داوطلبانه با هم زندگی می‌کنند و این ابتدایی‌ترین حق دموکراتیک شناخته شده‌ی حقوق بشری است. ایرانیان در مقابله با ارتجاع داخلی و خارجی برای تثبیت این حق خواهند جنگید.

می‌توان به بخش دوم پرسش شما که مربوط می‌شود به بیاتیه 565 نفر از «اندیش‌مندان، فعالان سیاسی و دانشجویی ایران» از زوایای مختلف نگاه کرد و با دلایلی متفاوت آن را مورد نقد قرار داد که متأسفانه محدودیت صفحاتی که شما مشخص کرده‌اید امکان پرداختن همه‌جانبه به آن را نمی‌دهد.

من از زاویه‌ی نگاه کمونیستی که برای استقرار سوسیالیسم و سازماندهی جنبش طبقاتی مبارزه می‌کند، وارد نقد و بررسی این بیاتیه نمی‌شوم و می‌دانم که اکثر امضا کنندگان، چنین نگاهی ندارند و بعضاً در ضدیت با آن هستند. اما در چارچوب جنبش ضد استبدادی و از منظر یک نظام بورژوایی متعارف که نگاه می‌کنیم این بیاتیه عقب ماندگی‌های اساسی دارد و در مجموع بسیار عقب‌تر از رشد جنبش توده‌ای و عقب‌تر از سطح مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی است.. موارد اثبات این مدعا کم نیست و من مواردی را که به آزادی‌های سیاسی و مدنی در چارچوب نرم یک نظام بورژوایی و شهروندی مطرح‌اند فهرست کرده و تنها روی یکی

## پاسخ حسن حسام ....

دو مورد مکت می‌کنم. بدیهی است که این نقد پیش از این که به امضا کنندگان به صفت شخصی‌شان مربوط شود، به خود بیانیه مربوط است و وارد شدن بعضی از امضاها به چه روست؟

1 - برخلاف بیانیه گروهی از فعالین سیاسی کشور که زیر نام «آزادی آری، سلطه خارجی نه» منتشر شده در بیانیه تحلیلی «اندیشمندان...» از استقلال ایران و مخالفت با مداخله خارجی به ویژه آمریکا، مخصوصاً با حمله نظامی احتمالی آن سخنی به میان نیامده است. آیا این يك تصادف است آن هم بعد از تجربه عراق؟

2 - نه تنها بر استبداد دینی به طور مشخص تأکید نشده، بلکه از جدایی دین از دولت و استقرار يك نظام لائیک (عرفی) هم سخنی نرفته است. امری که بخش بزرگی از دلایل سیاه‌هی همین بیانیه بدون چون چرا ناشی از آن است نه نبود شایسته سالاری، انتصابی بودن و غیره که به جای خودشان و به اندازه‌ی‌شان در این سیاهکاری نقشی دارند

3 - حذف حقیقت وجود ملت‌های ساکن ایران و تنزل دادنشان به «تیرها و اقوام ایرانی» و تکیه جهت‌دارانه به تمامیت ارضی و ملت ایران در بیانیه عملاً انکار مسئله ملی است. سیاستی که در چارچوب آن به دستور بنیان‌گذار جهنم جمهوری اسلامی روح‌الله خمینی و تأیید دولت بزرگان- که بخشی از امضاء کنندگان همین بیانیه افتخار شرکت در آن را داشتند!- کردستان و بلوچستان و... به خاک و خون کشیده شده و در فردایی نه چندان دور اساسی‌ترین معضل ایران را تشکیل داده و یکی از برگ‌های بازی امپریالیسم آمریکا خواهد بود.

4 - مسئله نیمی از شهروندان ایران، زنان در چارچوب ازدواج و فحشا کاریکاتوریزه شده و در مورد تنزل آنان به لحاظ حقوقی و اجتماعی به انسان‌های درجه دوم در این نظام ارتجاعی دینی و مردسالار سخنی به میان نیامده است

5- موضوع جوانان و کودکان تنها در حد انتقادات روزنامه‌های محلی و بیانات کلی خلاصه شده است.

6 - موضوع اقلیت‌های دینی و عقیدتی و پامال شدن همه‌ی حقوق انسانی آنان و در بسیاری موارد ممنوعیت اظهار نظر و تبلیغ مرام و عقیده‌شان و به لحاظ حقوقی تبدیل شدنشان به شهروندان درجه دوم و سوم مورد توجه قرار نگرفته که هیچ، در باره کشتار دگر اندیشان از همان بدو سلطه نظام دین‌سالار و پیش از همه به دستور روح‌الله خمینی و فتوای جنایکارانه‌اش در تابستان 67 به اشاره هم کلامی نیامده است.

7 - مسئله دستگاه قضایی و حقوقی که بر مبنای یک نظام دینی، آن‌هم در محدوده‌ی يك تفسیر از قرآن شیعہ در دین اسلام حرفی در میان نیست. امری که ناپدید شدن همه‌ی آزادی‌های مدنی و حقوق شهروندی پیش از همه در گرو نغی آن است.

8 - برخلاف طرفداران پروژه رفاندم که با وجود تناقض‌ها و کاستی‌های اساسی اش مدعی بودند که می‌خواهند بود و نبود قانون اساسی را به رفاندم بگذارند و تصادفاً امضا کنندگان همین بیانیه آن را تهیه کرده بودند! تدوین کنندگان بیانیه ی «عه‌ای از اندیشمندان...» تنها خواهان اجرای «مردمی»؟! آن هستند و به اجرای غیر مردمی آن انتقاد دارند!

9 - بیانیه به جای نگاه به پایین برای تعیین تکلیف نهایی با حکومتی که روزگار همه را سیاه کرده است، به بالا نظر دارد و از همین حکومتیان که بارها حضور خدایی خود را به رخ کشیده و مردم را تنها سربازان امام زمان و گوشت دم توپ می‌دانند، خواسته می‌شود که به شایسته سالاری احترام گذاشته، از انتصابات دست برداشته و فرصت بدهد تا از دید امضا کنندگان بیانیه شایسته‌ها «برای امر خدمت‌گزار خود را کاندید کنند و...»

10 - از غیبت مسایل و مصائب طبقه کارگر، مزد و حقوق بگیران، لگدمال شدگان، اکثریت زیر خط فقر و جنبش اعتراضی شان از جمله چهارهزار امضای کارگران، تعمیق شکاف بین دارها و ندارها؛ و جنبش‌های مظلومان، و سایر مزد و حقوق بگیران و به طور خلاصه موضوع و مسئله حاد طبقاتی در يك نظام سرمایه‌داری مبتنی بر دین و ارتجاع حرفی نمی‌زنم که البته از اکثریت تدوین کنندگان بیانیه چنین انتظاری هم نمی‌رود. حداقل از بخشی از امضا

کنندگان آن که در کابینه ی بزرگان حضور داشتند با توجه به تجربه‌ای که از خود بجای گذاشته‌اند، انتظار چنین چیزهایی از آنان ساده لوحی است. خلاصه و در سریع‌ترین نگاه باید گفت این بیانیه که زیر عنوان «راهکار حتمی و نهایی، گردن نهادن به رأی و اراده ملی است» و اگر از «اراده ملی» همان اکثریت مردم مرادشان باشد با اراده ملی در تقابل است. همان‌طور که در خود همین بیانیه به صراحت آورده شده: «حرکت خود جوش اکثریت ملت ایران در عدم شرکت در انتخابات دومین دوره شوراهای شهر و هفتمین دوره مجلس و روحیه عدم تمایل آنان به شرکت در انتخابات ریاست جمهوری آینده...» بیانگر فاصله گیری اکثریت مردمان از کلیت نظام و جناح‌بندی‌های درونی آن، ناباور و ناامید از امکان تحولات در درون رژیم است مردم با پذیرش شکست جنبش اصلاحات با عدم شرکت در انتخابات یاد شده در بیانیه، به کل رژیم نه گفته و در مقابل آن ایستاده‌اند. اما و با این همه، امضاء کنندگان این بیانیه از مردم می‌خواهند دوباره از نقطه‌ای که ایستاده‌اند و اعلام می‌کنند کلیت نظام را نمی‌خواهند عقب نشینی کنند به دوره‌ای شبیه دوره سیدخندان برگردند و زیر چتر سیاسی ای بروند که جز عقب نشینی معنای دیگری ندارد. مردم می‌گویند **اصلاحات مرد** و از این رو همه‌ی جناح‌های رژیم را تحریم می‌کنند امضا کنندگان بیانیه اما مرغ‌شان يك پا دارد و چون «نه در سر خیال نامنی و آشوب دارند و نه در کف سلاخی برای براندازی» فریاد می‌زنند! **زنده باد اصلاحات** و اگر ولایت فقیه و نگهبان آن از خر شیطان پایین آمد و صلاحیت امثال آقایان دکتر یزدی- دکتر معین را تأیید کرد بر مردم است که دوان دوان و سر و سینه زنان پای صندوق‌های رأی بشنایند تا شایسته سالاری را بالا ببرند که بعداً مثل سید خندان صدالبته به ریش‌شان بختند!!

آیا نادیده گرفتن جنبش طبقاتی، محدود کردن مشکلات و معضلات به در استفاده نامردی از قانون اساسی، انتخابی بودن مقامات و... و تأکید به بخشی از اصلاحات که دقیقاً نوعی بیانگر هماواری با صندوق بین المللی پول است، هماواری با نتولیالیسم و قابل تحمل تر کردن سرمایه داری است؛ به تدوین کنندگان بیانیه سیمای خاصی نمی‌بخشد؟ و سرانجام مهم تر و قابل توجه تر وجود این پرسش است که آیا این هیاهوی بسیار در بیانیه تحلیلی یک بازی تبلیغاتی، لاف‌لر برای جمعی از امضاء کنندگان این بیانیه نیست؟ و این که آیا ناشی از سیاستی نیست که می‌خواهد بیزاری مردم را تخفیف دهد، نظام را قابل تحمل تر کند، تحریم مردم را در مقابل کل نظام بشکند و آنان را در تب و تاب یک فضای هیجان مصنوعی دوباره به امید آب، به سراب ببرد و پای صندوق های رأی بکشانند؟ و آیا این گمان را دامن نمی‌زند که بیانیه کوششی است تا در هر صورت بحران را در چارچوب نظام نگه دارد و از رویارویی مردم با آن بکاهد و از انقلاب فرار کند؟ اگر چنین نیست، چرا باید به چشم مردم خاک پاشید؟! در این میان هول و ولای خارج‌نشینان منتظر فرصت هم تماشا می‌ست! اعلامیه‌ها و طومارهای حمایتی یکی پشت سر آن دیگری در یک چشم و هم چشمی بی نظیری به بازار سایت‌ها و روزنامه‌ها می‌آید! البته استحاله طلبان همیشه در صحنه که به طور حرفه‌ای و پیگیر مدافع تحول در درون رژیم هستند بیش از همه در تب و تابند. کسانی که یک روز به سردار سازندگی هاشمی رفسنجانی دخیل بستند و برای دخترش فائزه که به عنوان نماد «مردنیسم!» سوار دوچرخه شده بود- کف زدند- یک بار برای سید خندان «فهرمان اصلاحات» در همین پاریس کارت پستال مگش مرگ ما چاپ کردند و برایش فرس فرمز انداختند و حالا هم پشت بیانیه پنهان شده و به امضاء کنندگان آن آویزان شده‌اند.

**خلاصه** آن که در یک بزنگاه معین همه ی منتظرالوکاله‌ها فیلشان یاد هندوستان کرده و با وجود های وهوی گذشته خود، نشان داده اند که تا چه حد در «براندازی» رژیم پی گیرند و تا چه حد از استحاله چی‌ها فاصله دارند! اما به باور من با همه ی این ناپیگیری‌ها و تلاش‌ها برای عقب راندن مردم از نقطه ی انفجاری ای که هستند، و با همه ی این که تلاش می‌شود تا مردم را متقاعد کنند راه تحول از اصلاحات و با تکیه از بالا می‌گذرد و نه از انقلاب و برانداختن رژیم که بشریت را به سخره گرفته است! مردم راه خود می‌روند و بارشان را به منزل خواهند رسانید. زیرا و به گمان رژیم جمهوری اسلامی رفتنی است. و صد البته به دست مردمان.

## چرا لندن و واشنگتن از رژیم خونریز "اسلام کریموف" حمایت می کنند؟



### مقاله سفیر سابق انگلستان در ازبکستان (مجله گاردین) ترجمه: احمد مزارعی

پیش از آنکه خون تظاهر کنندگانی که برای دموکراسی قیام کرده بودند خشک شود، کاخ سفید کوشید تا بطرق مختلف آنان را منزوی و مبارزاتشان را لوٹ کند. \*

مک لیلان سخنگوی کاخ سفید اعلام کرد که در میان کشته شدگان شهر اندیجان تعداد زیادی تندر روهای اسلامی بوده که بجای آنکه بطرق مسالمت آمیز درخواستهای خود را مبنی بر استقرار دموکراسی به پیش ببرند، به اعمال خشونت بار دست زده و دیگران را نیز تشویق به خشونت نموده اند.

چگونه میشود موضوع بالا را تفسیر نمود؟ همگان میدانند که اوضاع ازبکستان با گرجستان، اوکراین، و حتی قرقیزستان فرق دارد، در کشورهای ذکر شده علیرغم اینکه نتیجه انتخابات از قبل معلوم بود، اما برای احزاب مخالف امکانات ابراز عقیده وجود داشت. اما در ازبکستان، در انتخاباتی که در 26 ماه دسامبر گذشته انجام گرفت، دولت برای نیروهای اپوزیسیون هیچگونه حقی قابل نشد و آنان از هیچگونه امکان مشارکت برخوردار نبودند. اضافه بر همه اینها اینکه در ازبکستان رسانه ها ی جمعی کاملاً در اختیار دولت است و از پخش هر خبری در مخالفت با سیاستهای دولت ابا میوزرد، برای مثال حتی تا دو روز پس از کشتار در شهر اندیجان و در حالیکه جهانیان از آن آگاه بودند، اما مردم تاشکند کاملاً بی خبر نگهداشته شده بودند و البته باید گفت که در ازبکستان دست زدن به هر عمل اعتراضی بر علیه دولت غدغن است. برای روشن شدن مطلب کافی است که گفته شود که در هفتم دسامبر سال گذشته یک اعتراض جمعی مسالمت آمیز که در مقابل سفارت انگلستان انجام گرفت باخشونت بسیاری سرکوب شد و غالب قربانیان را زنان و کودکانشان تشکیل می دادند. با این حساب چگونه مردم ازبکستان میتوانند از راه مسالمت آمیز اعتراض خود را ابراز بدارند؟

برای مثال نگاهی بیندازیم به زندانی شدن بیست و پنج نفر بازاری که به اتهام بنیاد گرانی اسلامی در زندان بسر میبردند ویتوسط مردم از زندان آزاد شدند. اگر اینان آزاد نمیشدند چه وضعی در انتظار شان بود. در ازبکستان اتهام جنائی و سیاسی در حق 99% زندانیان اعمال میشود و در زندانهایی که شکنجه با تمام شدت ادامه دارد، دیگر هیچ دلیلی کار برد ندارد، شاید مرا به اغراق گویی متهم کنید، اما من شما را به گزارش "تیوفان بوفین" پرفسور و گزارشگر سازمان ملل متحد که تخصص ایشان در امور مسائل زندانیان و شکنجه میباشد، احاله میدهم ایشان گزارش دقیقی در 300 صفحه در مورد چگونگی شکنجه و ابزارهای شکنجه گری را در زندانهای ازبکستان تهیه نموده و توضیح داده که هدف از اعمال شکنجه در زندانهای ازبکستان اقرار گیری از زندانیهای ازبکی برای دو تشکیلات میباشد.

اطلاعاتی که اینان از طریق اعمال شکنجه بدست میآورند هیچگونه اعتباری ندارد و من بهنگام سفیر بودم در تاشکند کوشیدم تا این اعمال جنایتکارانه را متوقف و دولت انگلستان رامسنول آن معرفی کنم. این موضوع موجب شد تا من کارم را از دست بدهم. اما آنچه که مهم و مسلم است نه درستی معلومات و اعترافات بدست آمده، بلکه سیر این اعمال وسیله رونق گیری بازار "اسلام کریموف" بعنوان غلام حلقه بگوش جورج بوش میباشد. در دستگاه اداری بوش کمتر شخصی رامیتوان یافت که از کریموف با القابهای گوناگون یاد نکند. هیچکدام آنان در مورد انتخابات آزاد در ازبکستان صحبتی بمیان نمیآوردند. تصادفی نیست که دولت آمریکا تنها در سال 2002 پانصد میلیون دلار کمک اقتصادی، 120 میلیون دلار کمک نظامی و 80 میلیون دلار کمک امنیتی در اختیار کریموف قرار داده است.

پایگاه نظامی آمریکا در ازبکستان تنها برای مبارزه با " تروریسم" در افغانستان نیست بلکه بنا بگفته رامسفلد هدف اصلی آن محاصره منطقه " خاور میانه بزرگ" و یا کشیدن کمربندی در اطراف حلقه های چاه و منابع گاز از خاور میانه تا قفقاز و آسیای میانه میباشد. با این حساب کشتار ازبکهای ادیجان از نظر کریموف و آمریکا چیزی به حساب نمیآید و چه کسی به آنان اهمیت خواهد داد؟

سال گذشته من برای ملاقات با رهبران اپوزیسیون به شهر اندیجان در ازبکستان رفته و با آنان ملاقات نمودم. با تاکید میتوانم بگویم که آنان تعلقات اسلامی ندارند و آن چه که من میخواهم بگویم اینستکه اینان به این دلیل کشتار شدند، تا آرامش وزارت خارجه آمریکا فراهم شده باشد، آنان قربانیان سیاست بوش و رامسفلد شدند. زمان زیادی طول نخواهد کشید که فریبکاریهای " جک استراو" را خواهیم دید و تأکیداً دولت آمریکا که برنامه گسترده ای تحت نام " حقوق بشر" در ازبکستان براه خواهد انداخت.

\* لازم به تذکر است که طبق آخرین آمار، حدود هزار نفر از مردم اندیجان توسط رژیم وابسته به امریکای " کریموف" کشته شده اند.

## دیدگاه

### پایان سرمایه داری عقلایی (1)



جان پلامی فاستر  
مجله منتلی رویو

ترجمه: اردشیر عماني

میرسید که این دیدگاه حاکی از رفرمی باشد که ریشه در مصالحه سیاسی بین سرمایه و کار داشت.

در سرآغاز بحران عمیق 1930، کینز مقاله ای تحت عنوان "امکانات اقتصادی برای نوه های ما" به رشته تحریر درآورد که در آنجا اعلام نمود که معضل اقتصادی به معنای رفع حوائج اولیه همه افراد در جوامع ثروتمند احتمالاً در یکصد سال آینده حل خواهد شد. آنگاه که کار هفته به سه ساعت در روز، یعنی جمعاً به پانزده ساعت در هفته تقلیل پیدا کند، سنوال این خواهد بود که با وقت آزاد چه کار خواهیم کرد؟ در آن مقطع، وی ادعا نمود که، امکاناً معیار اخلاقی جدیدی به وجود خواهد آمد که جامعه را "از توتل نیازمندیهای اقتصادی به روشنایی روز" انتقال خواهد داد. لکن، تا فرا رسیدن آن زمان دنیا باید به معیار اخلاقی از خودبیگانگی تن دهد که در آن "عدالت بد است و بد عدالت است" یعنی معیاری که بر بنیان حرص و ولع و استثمار همگام با انباشت سرمایه، استوار میباشد. جوزف شومپتر، مقیم هاروارد در ایالات متحده فرد محافظه کارتری از کینز و مخالف کینز و کینزیسم بود. وی ایده پیشگامان کارآفرین عقلایی (Rational Entrepreneur) را به مثابه جوهر سرمایه داری رونق میداد، با این تأکید که رشد بیشتر تک انحصاریها و انحصارات چند شرکتی (Oligopolies) با وجود اجتناب ناپذیریشان، میتواند سرمایه داری را به سرنوشت نابودی بکشاند. وی با استفاده از تئوری دوره ی گردش طولانی (Long Cycle) – دوره گردش پنجاه ساله کندراتیف (Kondratieff) – برای توجیه رکود طولی المدت بحران بزرگ 1929، سعی در ارائه ی دلایلی علیه نظریات بحران ساختاری اقتصاد سرمایه داری نمود. برای شومپتر هیچ چیزی بیش از استدلالهای آلون هانسن (Alvin Hansen)، رهبر پیروان آمریکایی مکتب کینز، مبنی بر اینکه سرمایه داری به علل اقتصادی افول میکند، قابل اعتراض نبود. شومپتر بر این باور بود که معضلات سرمایه داری مربوط به مقولات جامعه شناختی است؛ همانا، وخامت شرایط خارجی لازم برای رشد آزادانه فعالیتها سرمایه گذارانه است. در فصلی به نام "دیوارها فرو میریزند" در اثر معروفش به نام "سرمایه داری، سوسیالیسم و دموکراسی" (1942)، شومپتر مینویسد که مالکیت "بی محتوا، بی عمل و غیبت زده" دست به دست "مکانیزه شدن پیشرفت" تحت نظام سرمایه متراکم جان را از قالب فعالیت کار آفرینانه گرفته، نقش حیاتی آن را تضعیف و بر سر خود نظام سرمایه داری نیز همان میآورد.

شومپتر، همچنین استدلال مینمود که سرمایه داری به مثابه یک نظام اقتصادی عقلایی با امپریالیسم در تضاد است – امپریالیسمی که در عصر کنونی، همچون گذشته، از بطن رشد و تکامل ماشین جنگی، و بر حسب عوامل اقتصادی، از طریق پیدایش شرکتها، انحصاری، به وجود آمده است. نظریش در کتاب "جامعه شناختی نظامهای امپریالیستی" این بود که "سرمایه داری بنابه طبیعتش ضدامپریالیستی است. . . و ما نمیتوانیم به سادگی آنچنان گرایشهای امپریالیستی را از آن استخراج کنیم، که گویا به طور واقع در ذات آن نهفته اند؛ در حالی که ما باید آنان را به طور واضح جزو عناصر بیگانه به حساب آوریم که از خارج و تحت حمایت عوامل غیرسرمایه داری به درون زندگی مدرن و دنیای سرمایه داری آورده شده اند."

هیچیک، نه کینز و نه شومپتر آنقدر ساده لوح نبودند که فکر کنند سرمایه داری بدون قید و بند میتواند به سادگی طبق منطق خودش شکوفا شود – نظری که با افسانه بازار خودگردان مانوس است، و در عصر معاصر در بطن ایدئولوژی مسلط جای افسانه سرمایه داری عقلایی را گرفته است، و با نام فردریک هایک (Friedrich Hayek) نئولیبرالیسم مانوس است. بنابه سخنان شومپتر "هیچ نظام اجتماعی، اگر گذارده شود که طبق منطق خودش عمل کند، هرگز نمیتواند به حیات خود ادامه دهد. لازم است که به شرایط کنونی بنگریم. هیچ کارگاه، رشته صنعتی یا کشوری نمیتواند تحت مقرراتی ادامه حیات دهد، که اگر اجازه داده میشد، بقا حیات میکرد." (2) این در مورد سرمایه داری در کل نیز صادق است. اگر سرمایه داری را به حال خود بگذارند، این نظام با چنان تمامیتی منطق اقتصادی را بر آنچه وجود دارد، تحمیل خواهد کرد که عناصر اجتماعی – فرهنگی ای را که ضامن بقا و وجودش هستند، از بین میرد. بنابر استنتاجات منفی شومپتر، سرمایه داری بدین منوال به سرنوشت خود پایان خواهد داد، زیرا

"سرمایه داری عقلایی" اسطوره مسلط قرن بیستم بود. دو اقتصاددانی که بیش از دیگران در اشاعه این نظر همت گماردند، جان مینارد کینز (John Maynard Keynes) و جوزف شومپتر (Joseph Schumpeter) بودند. هر دو پاسخگوی بحران تاریخی بزرگ سرمایه داری شدند که در جنگ جهانی اول، بحران عمیق 1929، و جنگ جهانی دوم تبلور یافت. در پس بزرگترین حوادث وحشتناکی که جهان تا آن زمان به خود ندیده بود، همراه با خیزش بدلی در وجود نظام چالشگر اتحاد شوروی، در دوره ی بعد از جنگ جهانی دوم سرمایه داری نیازمند تجدید ساختار ایدئولوژیک و همچنین از لحاظ مادی بود. از لحاظ ضرورتها، ایدئولوژیک، دو اقتصاددانی که این کار را به بهترین وجهی محقق ساختند، کینز و شومپتر بودند – نه به این علت ساده که آنان مظهر ایدئولوژیک اقتصاد بورژوازی بودند، بلکه به این سبب که آنان رهبری علم اقتصاد بورژوازی را نمایندگی میکردند. آنچه که آنان برای آغاز تحلیلشان تنظیم کردند، شروط لازم برای یک سرمایه داری عقلایی بود و حداقل به این امید که نظام به کسب این ملزومات موفق شود.

اجازه دهید که در ابتدا با کینز آغاز کنیم. کینز، مقیم کامبریج در لندن، مظهر سرمایه داری عقلایی بود. وی نه فقط به تضادهای نظام میانریشید، بلکه باور داشت که آن تضادها تن به مدیریت عقلایی خواهند داد. این فکر هم در رابطه با مناسبات بین کشورهای سرمایه داری و هم در رابطه با تنظیم تضادهای دخیل روند انباشت مصداق میبافت. او در کتاب "عواقب اقتصادی صلح" خود در (1919)، وی قرارداد صلح ورسای را به خاطر تحمیل غارتگرانه جریان خسارت جنگی آن بر آلمان شکست خورده مورد انتقاد قرار داد و القاء نمود که این امر ممکن است که جنگ جهانی دیگری را به دنبال بیاورد. در واکنش به بحران بزرگ 1929، کینز شاهکار خود، "تئوری عام اشتغال، بهره و پول" را در 1936 نوشت که بدان وسیله ثابت کرد قانون ژان باپتیست سی (نظریه سنتی جانب – عرضه که عرضه تقاضای خود را به وجود میآورد) باطل است. برای مینارد کینز کلید کار در این بود که دخالت دولت را برای تضمین وجود تقاضای موثر جهت ایجاد اشتغال کامل، جلب نماید. همچنان که پال سوئیزی (Paul Sweezy) ده سال پیش در دانشگاه استانبول اشاره کرد (1)، کینز نیز باورمند بود که پیدایش سلطه سرمایه مالی، همچون دهه ی 1920، نقطه پایانی عقلایی بودن سرمایه داری است که موسسات مولد را، به گفته وی، به "جبابی در گردانه گمانه زنی" تبدیل میکند. لذا وی خواستار "قتل از روی ترجم سرمایه داران مالی" شد. در واکنش نسبت به اثرات ناشی از عالمگیری تجارت دوران خود، وی از تعدیل تجارت آزاد و درجه ای از خودکفایی ملی دفاع نمود. او یکی از معماران اصلی نظام "برتون وودس" (Bretton Woods) بود که برای تثبیت تجارت جهانی و مالی از راه ایجاد "توافقنامه کلی پیرامون تعرفه گمرکی و تجارت"، "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی" طراحی شد. کینزیسم، در کل به مثابه جلوه های عقلایی سرمایه داری رویش به سوی سوسیالیسم دموکراسی و دولت رفاه بود. چنان به نظر



## پایان سرمایه داری ...

هر تلاشی برای تنظیم آن و نجاتش از خود، به همان سرنوشت، و نه تدریجی تر، دچارش خواهد کرد.

وی به این نتیجه گیری میرسد که حیات سرمایه داری بقاء نخواهد داشت، اما با این وجود، شومپیتر، نه کمتر از کینز، شماری از شرایط هستی آنچه را که سرمایه داری عقلایی تصور میرفت، به نحو برجسته ای بیان نمود. به طور مسلم اسطوره جدید سرمایه داری عقلایی به همین سادگی از مغزهای دو اقتصاددان ترشح نکرده بود. این پدیده روح یک دوره ی سرمایه داری احیاء شده تحت رهبری ایالات متحده را منعکس میساخت که با نصف تولید جهانی، 60 درصد تولیدات مصنوعی جهان، ارزش پولی که به خوبی طلا انگار میشد و با در انحصار داشتن سلاحهای اتمی، از جنگ جهانی دوم به واقع بدون خدشه بیرون آمده بود.

ایالات متحده، به طور اولی قدرتمندترین نیروی اقتصادی، سیاسی و نظامی در بعد از جنگ جهانی دوم، چنین به نظر میرسید که مظهر عقلایی بودن سرمایه داری جدید است. بنای نظام برتون وودس (Bretton Woods) در خدمت تجارت و امور مالی بین المللی و محل سازمان ملل جدید در نیویورک سرمایه داری با ثبات دیگری را نوید میداد. رهیافت نسبتاً آرامی با آلمان و ژاپن تحت اشغال و اجرای طرح مارشال (Marshall Plan) جهت کمک به کشورهای اروپای غربی در نوسازی اقتصادهایشان، چنین نمود میکردند که انگشت اشاره به سوی قدرت جدید خیراندیشی است. ایالات متحده، اتحادیه آتلانتیک و فراتر از آن اتحادیه سه گانه ایالات متحده، اروپای غربی و ژاپن را بنا نهاد. در اروپای غربی سوسیال دموکراسی ظاهراً به راحتی و با همکاری ناشی از تقویت دو جانبه با سرمایه، شکوفا شد. رشد دولت رفاه مظهر سرمایه داری سازمان یافته جدید گردید.

اقتصادهای اروپا و ژاپن سریعاً تجدید ساختار شدند. رشد شتابان اقتصادی عصر طلایی جدیدی را نوید میداد که خاطره بهترین دوره ی جوانی سرمایه داری را برمیانگیت. در مقابل جنبشهای ضداستعماری و انقلابات جهان سوم، نظام استعماری عقب نشینی کرد. ایالات متحده که خود را قدرت ضداستعماری قلمداد مینمود، در رأس اشاعه ایدئولوژی رشد جدید برای صدور به سرزمینهای پیرامونی قرار گرفت. در خود ایالات متحده مقررات ضد تراستی (antitrust) برای تضمین ادامه رقابت در بازار گذرانده شد. تدقیق توازن بین هزینه و درآمد مالی کشور به مثابه ابزار اداره اقتصاد جلوه میکرد. کمی بیش از دو دهه از جنگ جهانی دوم نگذشته بود که اقتصاددانان پیشقراول آمریکایی، همچون پال سامسون، گیرنده اولین جایزه نوبل در اقتصاد، پایان همیشگی چرخش نوسانی تجاری و تولیدی را اعلام کردند. صاحب نظران آمریکایی واژه "پاکس آمریکانا" (Pax Americana) را برای توضیح عصر جدید هژمونی به اصطلاح بی خطر آمریکا، ابداع کردند. گهگاهی نیز واژه "قرن آمریکا" را به کار میبردند. دانشمندان علوم اجتماعی در سراسر غرب نظام سرمایه داری کارا و عقلایی را جشن میگرفتند.

تمام اینها در محیط جنگ سرد، از جمله دو جنگ گرم در آسیا، صورت میگرفت. در ایالات متحده پیگرد ساحره کشی ضدکمونیست معروف به مک کارتیسم برای درهم شکستن ستون فقرات ائتلاف جدید (New Deal) بین کارگران، حامین حقوق مدنی و کشاورزان خرده پا، به راه انداخته شد. در "مقاله ی خاص دوران ما" (1951)، استوارت هیوز (H. Stewart Hughes)، تاریخدان فرهنگی منقد، ایالات متحده را "بیزانس جدید" خطاب کرد و آن را به "روم جدید" ترجیح داد. وی سعی کرد که تأکید را بر محافظه کاری و طبیعت مذهبی - اخلاقی امپراتوریش بگذارد و بر این نظر تکیه کند که آمریکا آخرین پایگاه تمدن رو به زوال است. در طول این دوره واشنگتن در سراسر جهان دخالت نظامی کرد و برای برپا نگه داشتن رژیمهای دیکتاتوری، که آنان را مدافعان "جهان آزاد" مینامید، میلیونها انسان را به خاک و خون کشاند. اما تمام اینها در حیطه ایدئولوژی مسلط به مثابه دفاع ضروری از تمدن سرمایه داری

عقلایی جدید، و نه مهر ناپید مجدد بر امپراتوری سرمایه داری کهن، توجیه میشد.

طبعاً تمام اقتصاددانان تسلیم ایده سرمایه داری عقلایی جدید نشدند. انتقاد بویژه به سنت مارکسیستی از توان نیرومندی برخوردار بود. یکی از این نظرات مخالف از زمینه ای برخاست که آن را تئوری سرمایه انحصاری نامیده اند. این تئوری با پال باران (Paul Baran)، پال سوئیتری (Paul Sweezy) و مجله مانثلی رویو (Monthly Review) در ایالات متحده مانوس بود، گرچه از نقد اقتصادی ای سرچشمه میگرفت که به همت میکل کالکی (Michal Kalecki) و جوزف اشتایندل (Josef Steindl) پرورنده شده بود. در اوج عصر طلایی سرمایه داری بعد از جنگ جهانی دوم کتاب سرمایه انحصاری پال باران و پال سوئیتری منتشر شد که میگفت بیش از آنچه وضعیت کنونی بازناب سرمایه داری عقلایی و منظم تری باشد، رونق اقتصادی سالهای بعد از جنگ محصول گذرای عوامل خاص تولیدی است که ریشه های آنان را باید در محیط تاریخی وسیعتری جستجو نمود. رونق عادی سرمایه داری در مرحله ی انحصاری نوعی از رکود اقتصادی است که ناشی از عدم توانایی نظام در جذب سرمایه اضافی بالفعل و بالقوه ای است که در دسترس دارد. با فرض وجود رکود در سرمایه داری انحصاری، آنچه که نیاز به توضیح داشت نه رکود بلکه بیشتر عوامل رونق بودند. لذا آنان بر نیروهای مقابله گر با رکود تکیه کردند که اقتصاد سرمایه داری را قائم نگه داشته بودند. برخی از این عوامل کاملاً گذرا و موقتی بودند، از جمله:

1- انباشت پول نقد در دست مصرف کنندگان ایالات متحده در دوره ی جنگ جهانی دوم، که بلافاصله بعد از جنگ منجر به اوجگیری افزایش مخارج مصرفی گردید.

2- دومین موج بزرگ انومیل سازی در ایالات متحده که با رشد خانه سازی در حواشی شهرها و ساختن شبکه شاهراه های بین ایالات همگام شد و صنایع فولاد، شیشه و لاستیک را تقویت کردند.

3- تجدید بنای اقتصادهای اروپا و ژاپن پس از جنگ.

4- ثبات ناشی از فقدان به چالش کشیدن هژمونی ایالات متحده بر اقتصاد جهانی، که با سلطه مطلق دلار عرض اندام میکرد.

اما، مضاف بر این عوامل موقتی تر، تغییرات ساختاری درازمدت تری در عملکرد سرمایه داری، و بویژه در سرمایه داری ایالات متحده، در حال وقوع بود. و این تغییرات عبارت بودند از:

5- پیدایش مخارج نظامی هنگفت و مستمری در ایالات متحده که ابتدا با شرایط مربوط به رقابت تسلیحاتی جنگ سرد توجیه میگشت، لکن اساساً با بقاء نظام امپریالیستی گره خورده بود.

6- ظهور شیوه های جدید "فروشندگی" با اقتصادی که در جستجوی مصرف کلان بوده و از راه بازاریابی و اشاعه شبکه اعتبارات مصرفی یا بدهکار کردن توده های مردم، به حیات خود تداوم میبخشد.

7- پیدایش رونمای مالی کیفیتا جدید که تا حدی مستقل از پایگاههای تولیدی اقتصاد سرمایه داری عمل کرده و منجر به انفجار سرمایه مالی میگردد.

برای پال باران و پال سوئیتری این نظام انباشت، در قیاس با سرمایه داری عقلایی جدید، "نظام نامعقولی" بود، عنوانی که آنان برای آخرین فصل کتاب "سرمایه انحصاری" شان انتخاب کردند. تحت نظام سرمایه داری انحصاری تعداد بسیار معدودی از مختصات سرمایه داری عقلایی، انطور که به تصور کینز و شومپیتر میامد، از اعتبار برخوردار بودند. سرمایه داری کمتر تحت تأثیر خصوصیات امپریالیستی نبود، بلکه بالعکس میلیتاریسم و امپریالیسم در بافت فعالیتهای روزانه اش شکل گرفته و بیش از هر زمان دیگری با عملکرد اقتصادی آموزش یافته بودند. هژمونی ایالات متحده فقط از طریق جنگ افروزی در آسیا و نقاط دیگر جهان محفوظ نگه داشته شده است. ارتقاء و ترویج تقاضای موثر (effective demand) از طریق افزایش هزینه های غیرنظامی دولت و تدقیق توازن اقلام هزینه ای و مالی - همانا ستون فقرات سیاست اقتصادی کینزیسم - برای مقابله با معضل رکود در سرمایه داری کفایت ندارد. دولت رفاه که مورد ستایش پیروان کینز و سوسیال دموکراتها قرار داشت، در رشد یافته ترین و باثبات ترین کشور سرمایه داری - ایالات متحده - به علت موانع حاصل از منافع طبقاتی، رونق چندانی نیافت. آنچه که به عنوان موفقیتها در رشد اقتصادی و ثبات نظاره میشد، خود محصول شرایط تاریخی غیرمنتظره و مشوقهای

### کانادا روابط خود با ایران را محدود کرد



• کانادا در اعتراض به آنچه خودداری ایران از رسیدگی صحیح به مرگ زهرا کاظمی خوانده، گفته است که ادامه روابط عادی با این کشور ممکن نیست و بخش اعظم روابط خود با ایران را متوقف می‌کند.

• وزیر خارجه کانادا: ما تماس‌های خود با مقام‌های ایرانی را از این لحظه به بعد به پرونده کاظمی، سابقه حقوق بشر ایران و عملکرد ایران به زمینه عدم گسترش (سلاح‌های) اتمی محدود می‌کنیم

• پیش‌شرط‌های کانادا برای عادی کردن روابط با ایران: روشن کردن پرونده قتل زهرا کاظمی، رعایت حقوق بشر و ترک برنامه‌های هسته‌ای

### نامه هیات موسس سندیکای کارگران شرکت واحد به دبیرکل سازمان جهانی کار

- رهبران یورش ناجوانمردانه به سندیکای کارگران از جمله کسانی هستند که تفاهم نامه 4 اکتبر 2004 را در وزارت کار جمهوری اسلامی و در حضور نمایندگان شما امضا کرده اند
- وزارت کار جمهوری اسلامی ایران با تأیید شوراهای اسلامی کار که هیچ گونه اعتباری از نظر کارگران ندارند بر روش‌های خشونت بار مهر تأیید گذاشته است
- از شما می‌خواهیم ضمن محکوم کردن یورش به کارگران و درخواست محاکمه جدی عوامل آن از دستور فرمائید امتیاز داشتن کرسی نمایندگی کارگران ایران در سازمان بین المللی کار لغو شود
- ما خواهان امکان تماس و گفتگوی هیئت موسس سندیکای کارگران شرکت واحد انوبوس رانی با شما در تهران هستیم تا بتوانیم برخی مشکلات کارگری را با شما در میان گذاریم

مصنوعی اقتصادی بودند. به جای اساساً تکیه بر سرمایه گذاری مولد، نظام برای رشدش به بازاریابی و بسط سرمایه های مالی وابسته شد. فرد مبتکر و کارآفرین شومپیتر دیگر در مرکز این نظام قرار نداشت، بلکه جایش را شرکت‌های سهامی غول آسا و انحصاری گرفته بودند. این رد و بدل محدود (quid pro quo) نظام ایده آلیزه شده مبادله برابر - تحت قیمت گذارهای انحصاری و ثباتی در میزان تولید، تقریباً به طور کامل درهم شکسته شد. در شرایط حتی افول تقاضا، به جای کاهش قیمت‌ها، با بستن در کارخانجات و به بطالت سپردن ماشین آلات، نرخ سود را در سطوح مرتفعی حفظ میکردند. طبیعتاً این وضعیت منجر به تداوم سطوح رفیع ظرفیت اضافی میگردد. به جای تقلیل ساعات کار و افزایش اوقات فراغت، چیزی که کینز پیش بینی میکرد، استثمار فردی شدت بیشتری یافت. در این حین اوقات فراغت نیز شکل استثمار نوع دیگری به خود گرفت - "سرگرمیهای قابل جذب غیرفعالانه" - طرحی برای تأیید ذهنی نظامی که با وجود داشتن ظرفیت تولیدی سرشار، تغییر و تحول موجودیت انسانی را نمیتواند بپذیرد.

در مرکز تحلیل باران و سونیزی این نقطه نظر قرار داشت که نظام سرمایه داری انحصاری، با وجود به کار بردن تمام وسایل غیرمعمول برای نجاتش، نمیتواند عاری از بحران به حیات خود ادامه دهد. نیروهای رکود مداوم خطر تحمیل خود را بروز میدادند. در اوایل دهه 1970، چند سال بعد از طبع کتابشان، ایالات متحده بار دیگر گرفتار بحران اقتصادی شدیدی شد. این بازگشت بحران اقتصادی در اثر همزمانی با بحران انرژی ناشی از واکنش اوپک (OPEC) نسبت به جنگ یام کیپور (Yom Kippur) و به علت تضعیف هژمونی ایالات متحده ناشی از رشد رقابت خارجی، پیچیده تر شد. کل نظام اقتصادی جهان با مرکزیتش در ایالات متحده بی ثباتی خود را به ظهور رساند.

بحران اوایل دهه 1970 با شکست ایالات متحده در ویتنام نیز بغرنج تر شد. با هدایت سیلابی از دلار به خارج از کشور و گسترش عظیم بازار پولی یورو - دلار (Euro-Dollar) جنگ به فقدان توازن مالی بسیار خطرناکی مساعدت میرساند. حاصل این فرایند به ختم رژیم دلار - طلا (Dollar-Gold) در سال 1971 انجامید که نیکسون دلار را از طلا منفک کرد. در این اثنا، شکست در ویتنام محدودیت‌هایی بر توان ایالات متحده در ادامه استفاده از ماشین جنگی برای کاهش مشکلات اقتصادی از طریق برتری جویی در خارج از کشور، تحمیل نمود.

( ادامه دارد )

### مخالفت و اشنگتن با پیشنهاد جدید تهران

- ریچارد باوچر سخنگوی وزارت خارجه آمریکا پیشنهاد جدید تهران برای حل مناقشه‌ی هسته‌ای ایران را رد کرد.
- پیشنهاد جدید تهران، غنی‌سازی را دو مرحله‌ای می‌کند که مرحله نخست آن در اصفهان و پروسه دوم در روسیه صورت می‌گیرد. به این ترتیب، تهران کیک زرد را در اصفهان به گاز اورانیوم هگزافلوراید تبدیل می‌کند، اما از غنی‌سازی آن خودداری کرده و گاز اورانیوم را برای غنی‌سازی به روسیه منتقل می‌کند.
- رییس کمیته روابط خارجی سنا: حتی در صورت موفقیت سه کشور اروپایی باید برای اطمینان از این که ایران به برنامه هسته‌ای خود ادامه نخواهد داد، فشارهای مستمر دیپلماتیک و اقتصادی را بر این کشور حفظ کنیم.

### پانویس ها :

- 1- رجوع شود به مقاله "غلبه سرمایه مالی"، ماتتلی رویو، ژوئن 1994
- 2- جوزف شومپیتر، اقتصاد و جامعه شناختی سرمایه داری (نیوجرسی): چاپخانه دانشگاه پرینستون، 1991) صفحات 194، 301؛ سرمایه داری، سوسیالیسم و دموکراسی (نیویورک: هارپر و برادران، 1950) صفحات 131-142. بحث شومپیتر درباره انحصارات در کتاب سرمایه داری، سوسیالیسم و دموکراسی اغلب به صورت یک دفاع ساده و سر راست از تمرکز اقتصادی سوتعبیره شده است. شومپیتر طبق عادتش، تا حد زیادی از پایه اقتصادی شرکت‌های غول آسا دفاع کرد، اما در عین حال، آنان را مسئول تضعیف پایه های اجتماعی جامعه ی سرمایه داری میدید.

## فراخوان بین المللی

### تجمع اعتراضی در حمایت از کارگران ایران

#### - ژنو، جلوی مقر سازمان جهانی کار ILO

به کلیه احزاب، سازمانها، نهادهای چپ و مترقی

، انسانیهای آزادیخواه و مدافع طبقه کارگر

دوستان گرامی!

همانگونه که اطلاع دارید حدود 26 سال از عمر سراسر ننگین یکی از ارتجاعی ترین حکومت‌های تاریخ بشریت یعنی جمهوری اسلامی ایران میگذرد. این رژیم ضد بشری از بدو تاسیس، شروع به سرکوب خونین، از جمله اعدام های دستجمعی شکنجه با ابزارهای قرون وسطانی، تجاوز به زنان زندانی سیاسی، قتل روشنفکران و نویسندگان، سرکوب فاشیستی خلق های تحت ستم ایران کرد، عرب، ترک، ترکمن، لر و بلوچ، شکستن قلم ها و بریدن زبان مخالفین و در یک جمله نابودی هر آنچه بوی انسانیت و حقوق انسانی بدهد نموده اند. متأسفانه مجامعی جمهوری اسلامی را حمایت کرده و اعمال آنان در خدمت رژیم اسلامی بوده است.

ای ال او (سازمان جهانی کار) یکی از همین سازمانهای بین المللی است که شورای اسلامی کار و خانه کارگر دو نهاد ارتجاعی ضد کارگری دست ساخت جمهوری اسلامی، را بعنوان تشکل کارگری برسمیت شناخته و بدین جهت خود را در مقابل کارگران ایران قرار داده، این درحالی است که کارگران ایران سالهاست از هرگونه تشکل مستقل خودبراساس مقاله نامه 78 محروم بوده و اقدام برای تاسیس آن در ایران جرم محسوب شده و فعالین کارگری از این بابت مورد تعقیب و مجازات قرار میگیرند نمونه ان اقدام به راهپیمایی کارگران سقز در اول مه سال 2004 که با سرکوبی و دستگیری کارگران مواجه شد. در ماه مه امسال نیز کارگران مبارز ایرانی بصورت خود جوش راهپیمایی برپا نمود که نیروهای سرکوبگر رژیم در عین عجز و ناتوانی اقدام به عکسبرداری از آنان نموده تا در آینده به سرکوب آنان بپردازند.

در همین رابطه در تاریخ 9/5/2005 مزدور حسن صادقی رئیس شورای اسلامی کار و همپالکی هایش نقاب از چهره کنار گذاشته و با

حمله به سندیکای درحال تاسیس کارگران شرکت واحد (اتوبوس رانی) با بریدن زبان و مجروح نمودن نماینده کارگران، مزدوری خود را به سرمایه داران حکومت اسلامی بار دیگر بنمایش گذاشتند. و این درحالیست که حرکت رو به جلو کارگران و زحمتکشانشان ایران ادامه دارد و در آینده ای نزدیک شاهد تحولات کیفی در این روند خواهیم بود. بدین جهت ما در تاریخ 14 یونی در زمان رسیدگی برونده کارگری ایران با تمام قوا درانجا حضور خواهیم یافت تا اعلام کنیم که هیت نمایندگی جمهوری اسلامی نماینده کارگران و زحمتکشانشان ایرانی نیستند و ای ال او حق ندارد آنان را بعنوان نمایندگان زحمتکشانشان ایران برسمیت بشناسد. ما در این تجمع شعار دفاع از تشکل مستقل کارگران را سر خواهیم داد و همچنین جنایات بی شمار حکومت اسلامی را افشاء نموده و خواهان تحریم انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری و سرنگونی فوری جمهوری اسلامی توسط کارگران و زحمتکشانشان و آزادیخواهان ایران خواهیم شد.

در این تجمع همچنین به ای ال او (سازمان جهانی کار) خواهیم گفت که تمام قوانین کار جمهوری اسلامی در ضدیت کامل با کارگران و زحمتکشانشان ایران است. کارگران، معلمین، پرستاران و کلیه مزد بگیران در بی حقوقی کامل بسر میبرند.

بدینوسیله ما از کلیه فعالین و تشکل های سیاسی مدافع کارگران و زحمتکشانشان دعوت میکنیم بصورت فعالانه از سراسر اروپا، کانادا، امریکا در این مراسم شرکت نموده و به جهانیان نشان دهیم در مقابل حکومت جمهوری اسلامی میتوان متحدانه عمل کرد. کلیه اعلام پشتیبانی احزاب و سازمانها و نهاد های آزادیخواه در روز مراسم قرانت خواهد شد.

جهت هماهنگی لازم میتوانید با تلفن 00417651866 تماس گرفته

یا به ایمیل ادرس [kargar\\_1357@yahoo.de](mailto:kargar_1357@yahoo.de) میل بزنید.

- جمعی از کارگران پیشرو تبعیدی در سونیس

- اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران ایران / سونیس



## دیده بان حقوق بشر با انتشار گزارشی از آزار اعضای ناراضی توسط مجاهدین خلق خبر داد!

در سال ۲۰۰۳ مریم رجوی یکی از رهبران سازمان مجاهدین که مشکوک به تدارک برای عملیات تروریستی در خاک فرانسه بود توسط دولت این کشور دستگیر شد. بدنال این واقعه ده تن از اعضای هواداران سازمان در پاریس، لندن و سایر شهرهای اروپایی دست به خودسوزی زدند. دو تن از این افراد جان سپردند. در ماه ژانویه ۲۰۰۴ نماینده پارلمان‌های سراسر اروپا و نیز پارلمان اروپا خواستار حذف نام سازمان مجاهدین از فهرست سازمان‌های تروریستی شدند.

در ۱۴ آوریل تعدادی از نمایندگان کنگره آمریکا از هر دو حزب جمهوریخواه و دمکرات در "کنوانسیون ملی برای یک جمهوری سکولار و دمکراتیک در ایران" که توسط سازمان مجاهدین در واشنگتن برگزار شد، شرکت کردند. نام تن کریدو نماینده جمهوریخواه از ایالت کلرادو که در بین شرکت کنندگان بود، خواستار حذف نام مجاهدین از فهرست سازمان‌های تروریستی خارجی وزارت خارجه آمریکا شد. در ۱۰ فوریه کمیته ای بنام "کمیته سیاستگذاری ایران" که برخی اعضای آن نظامیان بازنشسته آمریکایی هستند، تقاضای حذف نام سازمان مجاهدین از فهرست گروه‌های تروریستی شد و خواستار پشتیبانی فعالانه دولت آمریکا از این گروه بر علیه دولت ایران شد.

استورک گفت: "دولت ایران سوابق هولناکی در زمینه حقوق بشر دارد." وی افزود: "اما این اشتباه بسیار بزرگی است که از یک گروه مخالف که مسئول نقض جدی حقوق بشر می‌باشد، حمایت نمود."



### چهار روز تحصن

عکسی از دانشجویان متحصن در برابر مجلس که به پولی شدن دانشگاه‌ها معترض‌اند.

(پاریس، ۱۹ مه ۲۰۰۵) دیده بان حقوق بشر با انتشار گزارشی اعلام کرد سازمان مجاهدین خلق که یک گروه اپوزیسیون و مسلح ایرانی بوده و در تبعید بسر می‌برد، اعضای ناراضی خود را مورد شکنجه قرار داده و مشمول حبس‌های انفرادی طولی‌المدت کرده است.

این گزارش تحت عنوان "خروج ممنوع: نقض حقوق بشر در کمپ‌های سازمان مجاهدین خلق" نشان می‌دهد چگونه اعضای ناراضی که از سیاست‌ها و اعمال غیردمکراتیک مجاهدین انتقاد نموده و یا قصد خود را برای ترک گروه اعلام کرده‌اند مورد شکنجه و ضرب و جرح قرار گرفته و یا سالها در سلولهای انفرادی کمپ‌های نظامی در عراق محبوس شده‌اند. این گزارش مبتنی بر شهادت‌های مستقیم دوازده تن از اعضای سابق سازمان مجاهدین می‌باشد. پنج تن از این افراد به نیروهای امنیتی عراق تحویل داده شده و در زمان حکومت صدام حسین در زندان ابوغریب محبوس شدند.

جو استورک مدیر بخش خاورمیانه و شمال آفریقای دیده بان حقوق بشر در واشنگتن گفت: "اعضایی که خواهان ترک سازمان مجاهدین هستند بهای سنگینی می‌پردازند." وی افزود: "این استنشادات تصویر شومی می‌باشد از آنچه بر اعضای متنفذ رهبری گروه رفته است."

محمد حسین سبحانی یک عضوالبترتبه سابق سازمان مجاهدین از سپتامبر ۱۹۹۲ تا ژانویه ۲۰۰۱ به مدت هشت سال و نیم در سلول انفرادی محبوس بود. سازمان مجاهدین پس از آن وی را تحویل مقام‌های عراقی داد. سبحانی تا ژانویه ۲۰۰۲ در ابوغریب زندانی و سپس بطور اجباری به ایران بازگردانده شد. شاهدین همچنین خبر از مرگ دو زندانی در زیر دست بازجوهای مجاهدین داده‌اند. دولت آمریکا در سال ۱۹۹۷ سازمان مجاهدین را به عنوان یک "سازمان تروریستی خارجی" شناخت. اتحادیه اروپا نیز در سال ۲۰۰۲ این سازمان را به فهرست "تروریست‌ها و سازمان‌های تروریستی" افزود.

از سوی دیگر شورای مقاومت ملی که شاخه سیاسی مجاهدین بوده و در فرانسه مستقر می‌باشد همچنان در تلاش است نام این گروه را از فهرست سازمان‌های تروریستی دولت آمریکا و کشورهای اروپایی خارج کند و محدودیت‌های متعاقب آن را نیز لغو نماید. این گروه در پایتخت‌های آمریکا و اروپا، از واشنگتن تا بروکسل، خود را بعنوان "الترناتیو دمکراتیک" حکومت ایران معرفی می‌کند. شاخه سیاسی سازمان خود را "حکومت در تبعید" ایران خوانده و از جامعه بین‌المللی خواسته است آن را به رسمیت بشناسد.